



رهائی

سال دوم شماره ۶۱
پنج شنبه ۲ بهمن ماه ۱۳۵۹
بهمن ۲۵ ربیع

در این شماره :

• “انقلاب دوم” بخاک سپرده شد

• کردستان : چشم انداز آینده و حزب دموکرات

• قصاص و مقررات آن (۴)

نفی بیشتر مانده حقوق انسانی زن

• مبارزه بخاطر سوسیالیسم یا...

پاسخ به يك نامه ، يك نظريه

• اعتصابات کارگری در لهستان (۱)

“انقلاب سوسیالیستی” و پی آمدهای آن

• در حاشیه رویدادها

♦♦♦و

لا اقل تجربه اش ضروری ندارد . ممکن است بعدها کسانی ایراد بگیرند که ناخدای کشتی " انقلاب دوم " ، هنگام غرق شدن آن بفرار نجات خویش بود ولی اگر "شهیدان" ندانستند شهید سازان میدانند که بهتر است شهید زنده بود تا شهید مرده . ناخدایی ناخدا . انقلاب بی انقلاب .

بهر حال ، امام مافوق همه چیز است و همه چیز مهمتر از پرداختن به مسئله عسکری جاسوس خبیث است . آنقدر مسئله مهم در کشور وجود دارد ، آنقدر چیزهای خوب و دوست داشتنی مانند شهادت پیروان و ایثار مقلدین و خفه کردن مخالفین و اعدام "سبائمه" کنندگان وجود دارد که هیچ رهبر دور اندیشی فکر خود را مشغول به سرنوشت چند عدد جاسوس بی مقصد نخواهد کرد ، خاصه آنکه برایش مسلم باشد که دیگرانی هستند که طوعاً و کرهاً این سوار گران را بدوش میگیرند و بالاخره این نعش را بروی زمین نخواهند گذاشت . و از این مهمتر کسانی نیز هستند که برای این نعش کشی نظارت خواهند کرد مبادا چنان بادستیا چکی و عجله صورت گیرد که " حیثیت و شرافت کشور و انقلاب از بین برود ! این نظاره گسائی هستند ؟ از قبل نیز میشد گفت . در یک تعویض نقش تماشا شای و چندی آور ، "لیبرالها" با "تشریون" جاسوسی کرده اند . و چرا ؟ مگر اساس بر ریاکاری و شارلاتانیسم نیست ؟ اگر چنین است پس اکنون که "تشریون" جمهوری اسلامی در ذکر فواید آزاد کردن گروگانها بر یکدیگر سبقت میگیرند چه کسی بجز "لیبرالها" میتواند نقش دیروز آنها را بازی کند ؟ تعجب نکنید که روزنامه میزان با انتقاد از عجله آقایان در آزاد کردن جاسوسان مینویسد :

"فراموش نکنید که کارتر قول داده بوده که در جریان مسئله گروگانها ، حیثیت و شرافت آمریکا (و در حقیقت امپریالیسم آمریکا ، تازه آنهم اگر داشته باشد) را حفظ کند . باید بهوش بود که ما نیز در این جنگ سیاسی (و نه جنگ سیاسی) که با آمریکا داریم ، باید حیثیت و شرافت کشور و انقلابمان را حفظ کنیم . " (روزنامه میزان ۲۵ دیماه)

بدین ترتیب رهبر "انقلاب دوم" در عین حال که رهبر همه امور باقی میماند در مورد اساس "انقلاب دوم" از رهبری صرف نظر میکند ، مجریان انقلاب دوم در ختم غائله آنقدر عجله میکنند که نه تنها حاضرند گروگانها را پس بدهند بلکه چیزی هم سرکی بدهند (باین نکته باز خواهیم گشت) و بالاخره مخالفین انقلاب دوم و کسانی که کابینه شان در اثر این "اقدام ضد امپریالیستی" سقوط کرد نه تنها مطابق نوشته میران امپریالیسم آمریکا "ست بلکه کلی معتضری میشوند که چرا گروگانها را باین زودی پس میدهند که "حیثیت و شرافت کشور و انقلاب" را بر باد میدهد ! آیا هنوز هم کسی شک دارد که آنچه واقع شده است بمعنای واقع کلمه انقلاب بوده ؟

"انقلاب دوم"

به خاک سپرده شد

شاید هنگامی که این نوشته چاپ شود ، گروگانهای آمریکائی از طواف پرچم یک هکتاری ایالات متحده در فرودگاه " اندروز " فارغ شده باشند و آقای کارتر از اینکه بالاخره " مصیبت شخصی " خود را اختتامی بخشیده است از جمهوری اسلامی ایران متشکر باشد و آقای ریگان نیز از اینکه شروع کار خود را در " اتومبیری سالم " آغاز خواهد کرد ممنون زعمای ایران و بالاخص شیخ علیخانهای باشد که تا چندی پیش چنان بیشرمانه هل من مبارز می گفتند .

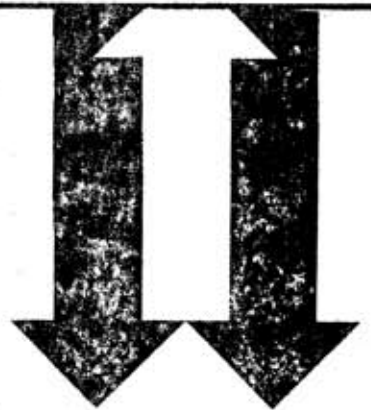
با ختم بی شکوه غائله - و بهتر بگوئیم با خواندن فاتحه بر مزار " انقلاب دوم " - شاید اکنون بهتر بتوان به گذشته نگاه کرد و اجزاء مجموعه ای از شارلاتانیسم ، حماقت ، عوامفریبی ، دروغگوئی و ریاکاری را باز شناخت . و نکته پیداست که اگر زعمای رژیم ایران تک تک اتحاد این مجموعه را بمعتضری تماشا گذاشتند ، اپوزیسیون " چپ " و " راست " ایران نیز در نشان دادن پاره های از این خصوصیات رژیم را تنها نگذارند .

در این چند روزه ، سراسیمگی رژیم ایران برای حل قضیه ، قبل از فرارسیدن اولتیماتوم ریگان ، نه تنها مضحک ، که غم انگیز شده است . امام جماران با زیرکی شفافی در مورد سرنوشت "انقلاب دوم" مهر سکوت بر لب زده است و گوئی که آخر قضا را اگر نه به فراست ، بلکه به یمن تجربه در یافته است ، میکوشد که با نشان دادن فاصله خود از "پیروان" خود از سرنوشت نه چندان دلپذیر آنان خویشتر را بدور بدارد . امام ناگهان از اعمال خلاف پیروان خود فاصله میگیرد و تعجب ساده دلان را برمی انگیزد که چه شده است که فردی که تا دیروز در هر فرصتی از تحریک مردم برای زدن و سوزاندن و " مردم خودشان حساب آنها را رسیدن " کوتاهی نمیکرد ، اکنون زاهدی قانون شناس و سلیم النفس شده است و می کوشد که بین خود و کارگزاران دیگر رژیم شبه خطی بعنوان حد فاصل بکشد . آیا امام بادانستن پایان ماجرا نمیکوشد که خود را برای آینده ، برای " انقلابی جدید " ، دست نخورده نگهدارد ؟ کسی تصور کند که قضیه عریان سراز آنست دم دچار توهم شوند ، بنظر امام

کردستان:

چشم انداز آینده و حزب دمکرات

سهراب افشار



میکنند و در قلمرو واقعیت با "لیبرالها" رقابت میکنند. اما او در برابر دیدگان حیرت زده‌ی خود واقعیت تازه‌ی را در حال گسترش میبیند - دموکراسی انقلابی - که بوسیله‌ی جنبش دموکراتیک و انقلابی کردستان و سازمانها، نیروها و عناصر کمونیست و دموکرات ایران نمایندگی میشود، که نه لیبرالند و نه طرفدار امپریالیسم. اما او چگونه قادر است این تناقض را در مخیله‌ی کوچک و منطق کور خود حل کند؟ بسیار ساده، با نفی دموکراسی، با تأیید اختناق. برای خرده بورژوازی مهم نیست نمایندگان دموکراسی "لیبرالهای" میان تهی هستند و یا دموکراتهای واقعی، برای او مهم این است که نغمه مطلوبش را سر دهد: مرگ بر آزادی. و این نخستین درسی است که خرده بورژوازی حاکم بعنوان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی به خورد خلق الله میدهد.

اما از نظرگاه بورژوازی "لیبرال" مسأله‌ی آزادی و دموکراسی به شکل دیگری مطرح است. اکنون بورژوازی بر گور آزادی کشته مدتهاست با ماسع‌ی مشترک خود و جناح دیگر

حاکمیت بخاک سپرده شده، ناله و فغان سر میدهد. او میخواهد با دم مسیحایی خود که از لوله‌ی تفنگ ارتش برمیخیزد دوباره بدان جان بیخشد تا از آن بمنزله‌ی ابزاری در پیکار قدرت علیه سرزمین موعود اختناق آلود رقیبش سود جوید.

مراد بورژوازی از اختناق: سرکوب، شکنجه، ترس، حرمت، لگدمال کردن آزادیها، فردی و اجتماعی و بطور کلی همه‌ی اعمال پلییدی است که او خود را با بدانها مشغول است و قصد دغلبازانه‌ی او آزادی: به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم، بر جیده شدن بساط اختناق و تفتیش عقاید قرون وسطایی، نفی استبداد، آزادی بیان، و اجتماعات و خلاصه تمام آن چیزهایی است که انقلاب اخیر ایران بخاطر تحقق آنها بر پا شده بود. ولی خود او (بورژوازی "لیبرال") فقط تا آنجا به این اصول دموکراتیک پایبند است. که با استفاده از آن بتواند هر چه بیشتر توده‌های سرگردانی را که از قطب مخالف بریده‌اند بدور خود جمع کند و در ضمن به موازات آن خطری که نادیده گرفتن مطلق این خواستها، از جانب مردم ایجاد میکند دفع نماید.

بنابراین نه در صداقت جناح خرده بورژوازی

هیچ چیز، نه جنگ ایران و عراق، و نه بحران گمر شکن اقتصادی - سیاسی و نه حتی تنازع بقا در هیئت حاکمه، مانع از آن نمیشود که تمایل سرکش و آتشین سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب خلق کرد و جنبش کردستان ذره‌ای تخفیف یابد.

این لکدی سرخ انقلاب باید از دامن سیاه ارتجاع زدوده شود. این لکه، گناه و معصیت بزرگی ببار می‌آورد: "حکومت جهانی مستضعفین" را در امپراطوری اسلامی برهبری تحمیلی "امام" به مخاطره می‌اندازد، یا شرایط تسلط بلامنازع اقتصادی و سیاسی بورژوازی ملت ستمگرا بر ملت‌های ستم دیده ایران مورد تهدید قرار میدهد، کفر و الحاد و بیدینی را دامن می‌زند و یا تمامیت ارضی و استقلال ملی را خدشه دار می‌سازد.

هریک از جناحهای حاکم با اعتبار ما نیست، بیش و منطبق ویژه خود و با تکیه بر اهرمهای قدرتی که در دستگاه حکومتی اشغال کرده اند، در مقابل دموکراسی انقلابی خلق کرد کلاه مجرای مبارزه ملی در گذر است موضع می‌گیرند. این موضع گیری از یک سواز منافع خاص هر یک از دو جناح و از سوی دیگر از منافع کل نظام حاکم تا شری می‌پذیرد و از هر دو سو علیه منافع تاریخی خلق گردشانه می‌رود.

اگر بپذیریم که جنبش خلق کرد یک جنبش دموکراتیک است، به این معنی که اهداف و وظایف جنبش از لحاظ تاریخی بورژوازی است و نیز اگر بپذیریم که این جنبش بورژوا - دموکراتیک در عین حال انقلابی نیز است، به این مفهوم که در مقابل نظام ارتجاعی کنونی مبارزه‌ی پیگیرانه‌ی او را آغاز کرده است در آن صورت به اهمیت دموکراسی انقلابی در لحظه‌ی خاص کنونی پی خواهیم برد. این نوع از دموکراسی از حیطة تسلط بورژوازی خارج و اساساً برای خرده بورژوازی سنتی نامفهوم و گنگ است.

این نکته بویژه زمانی با وضوح بیشتر جلوه خواهد کرد که آنرا در کنار جنگ مغلوبه‌ای که هم اکنون بین جناحهای حاکم بر سر آزادی - در شکل مسخ شده‌اش - و اختناق و یا جنبه‌های دیگری از آن، مکتب و تخصص، در جریان است، مشاهده کنیم.

برای خرده بورژوازی سنتی حاکم که سرسخت‌ترین و پیکیرترین مدافع اختناق است هر نوع دموکراسی، معادل دموکراسی بورژوازی است. ده بورژوازی در عالم هجرت با امپریالیسم

جنبشهای دموکراتیک را به طاق نسیان سپرده است. او برای دموکراسی تا آنجا ارزش قائیل است که خلعت محافظه کارانهی خود را بمنزلهی ابزار تثبوتیک توجیه مناسبات سربر مایه داری حفظ کند ("دموکراسی" برای بورژوازی تسلط بی چون و چرا بر دولت است و بس). برای بورژوازی دیگر مسالهی ملی و با تحقق خودمختاری امری علی السویه است. اگر بورژوازی گاه گذاری در جنبشهای دموکراتیک از روی ناچاری دمی هم تکان میدهد مقصودش خیانت است نه خدمت.

بدین خاطر است که آینده جنبشهای دموکراتیک را انکشاف سوسیالیستی رقم میزنند. از این دیدگاه دموکراسی از پیلهی تصورات تنگ و محدود بورژوازی خارج میشود و در انطباق با سوسیالیسم رشد یابنده قرار میگیرد. خلعت انقلابی دموکراسی - دموکراسی انقلابی - از همینجا ناشی میشود.

جنبش خلق کرد دقیقا در چنین موقعیتی قرار دارد. این جنبش تا آنجا که بمنظور از هم کسب زنجیرهای اسارت ملی مبارزه میکند، ریشه های ارتجاع سرمایه داری را می خشکاند و باین خاطر انقلابی است و اما هرگاه با ارتجاع بر سر کسب امتیازات استثنایی برای خود به تفاهم برسد خلعت واپس گرا پیدا میکند. پایه پیمان دقیقتر، مادامیکه خلق کرد برای تحقق خواستهای دموکراتیک خود مبارزه میکند و به این مناسبت در مقابل رژیم ارتجاعی قرار میگیرد، دورنمای آینده را میگزیراند و هرگاه این روابط را بدلیل ساخت و یا خست سیاسی یا حاکمیت جبراً محدود کرده و از این طریق آنرا به نظام ارتجاعی نزدیک کنند، به گذشته نه نظر دارد.

هر یک از این دو حالت تحت شرایط خاصی برجستگی پیدا میکنند، شرایطی که با موقعیت طبقاتی نیروی رهبری کنندهی جنبش کردستان و موقعیت سیاسی و اجتماعی نیروهای انقلابی و طبقه کارگر، بستگی تمام و کمال دارد.

★ دوگانگی درون جنبش خلق کرد

و بر خورد منافع

دوگانگی درونی جنبش خلق کرد که از آغاز بدلیل رویارویی با دشمن مشترک مسالهی چندانی نیافریده، قطعا در تداوم خود و بویژه زمانی که جنبش بر سر دو راهی گذشته و آینده بدنبال راه حل میگردد به منازعات داخلی دامن خواهدزد. گما اینکه بسوی ناخوشایند آن از هم اکنون بشتام میرسد.

همراهان) در خصومت به آزادی و سرکوب آن و نه در ریاکاری جناح بورژوازی (بنی صدر و شرکا) در تقدیس آزادی نمیتوان شک کرد. و نیز نمیتوان شک کرد که خلق کرد رژیم حاکم را از زاویهی دموکراسی انقلابی بمصاف طلبیده است چرا که تجربهی عینی ۲ سال حاکمیت کنونی و ۲۲ ماه جنبش کردستان چنین اقتضا میکند. بعبارت دیگر خواستهای مطرح شده توسط خلق کرد فراتر از امکانات نظام حاکم میروند و لذا برای رسیدن بآن در وهلهی اول لازم است از روی لاشه رژیم ارتجاعی سرمایه داری گذشت. مبارزه برای به ثمر رساندن خواستهای خلق کرد بخودی خود یک تحول دموکراتیک را در کل جامعه میطلبد که هر چند ظاهرا در چهارچوب مناسبات سرمایه داری مطرح میشود اما در ضمن با آن در تضاد قرار میگیرد. این تضاد خود را در یک جنبش طبقاتی پیروزمند که مناسبات موجود را منهدم میکند، حل مینماید. در نتیجه جنبشهای دموکراتیک بشرط توده ای بودن و بشرط دارا بودن یک رهبری انقلابی میتوانند نخستین کوششهای آگاهانه و اولین گامهای موثر را در راه نابودی نظام سرمایه داری بردارند. اما این تنها نیمی از حقیقت است، زیرا این گونه تلاشها همواره در معرض این تهدید قرار دارند که نتوانند با جنبشهای کارگری بهم نواهی برسند، در این صورت تک نواهی این جنبشها نواهی مرگ خواهد بود.

پس جنبشهای دموکراتیک در عصر امپریالیسم در برزخی میان گذشته و آینده در نوسان میباشند. گذشتهی این جنبشها مصاف با دوران اضمحلال فئودالیسم و ایجاد شرایط لازم برای توسعهی تولید کالا بود. یعنی دوران طلائی انقلابات بورژوا - دموکراتیک، اما ما در دورانی بسر میبریم که بکلی با آن اوضاع و احوال انقلابی بیگانه گشته است. اکنون هر سخنی از انقلابی بودن بورژوازی، سخن عبثی است.

اینجا چشم انداز نوینی از مبارزات دموکراتیک در برابر ما قرار میگیرد. در این قلمرو جدید ما با مقولات تازه ای سرو کار پیدا میکنیم.

بورژوازی بمشابهی طبقه حاکم مدت هاست بر حیات اجتماعی ایران چنگ انداخته است و به این مناسبت زوال تاریخی خود را نشان داده است. اما آرمانهای تاریخی بورژوازی بمشابه ایده هائی که از طبقه خود جدا گشته اند هنوز خود را حفظ کرده اند، آن هم نه به این دلیل که زندگی جاودانه یافته اند، بلکه به این دلیل که اصولا تحقق نیذیرفته اند. اکنون باید سؤال کرد آیا بورژوازی تاریخ را

منسوخ باز خواهد گشت و "دموکراسی" را آنطور که سزاوار است بمانشان خواهد داد؟ و یا این وظیفه را نیروهای بر عهده دارند که از بورژوازی سلب قدرت نموده و جامعه نوین و دموکراسی ویژهی خود را برپا خواهند ساخت؟

واقعیت اینست که بورژوازی مدت هاست

خصمانه بهم نگاه میکنند خواستار آن نیستند و از اینرو مجبور به مخالفت با این آدمهای بی پروا و گستاخی هستند که حقوق ملی خود و بالاتر از آن "مصلح ملی مملکت" را وجه - المصلحتی منافع طبقاتیشان قرار میدهند، نه، این نه برای بورژوازی فارس و نه بورژوازی کرد قابل تحمل نیست. چگونه میتوان انتظار داشت دو پادشاه در اقلیمی بکنند؟

از این زاویه است که میتوان عملکرد ضد دموکراتیک حزب دموکرات! را تبیین کرد و نیز توضیح داد که، حزب دموکرات چگونه فشار زیادی را بر نیروهای انقلابی دیگر در کردستان متمرکز کرده است و برای فعالیت سیاسی و نظامی آنها ایجاد اشکال میکند، تهدید، خلع سلاح و عملی کردن آن در مواردی از جمله - نشانه های بارز این عملکرد ضد دموکراتیک است، همچنین میتوان نشان داد که چگونه حزب دموکرات از بالای سر خلق کرد همواره دست دوستی بسوی رژیم سرمایه داری ایران دراز کرده است، چگونه خلق کرد و مناقع تاریخی را بمنتزله ی سکویی در زیر پای خود برای پرش بسوی این یا آن جناح هیات حاکمه، این یا آن دولت سرمایه داری قرار داده است، چگونه راههای گوناگونی را آزموده تا مفری برای تبدیل جنبش انقلابی به جنبش رفرمیستی نگشاید.

اگر دچار خوش بینی مفرط نشویم ناچار اذعان خواهیم کرد که تجاوز حزب دموکرات در آینده به دموکراسی انقلابی واقعا موجود در کردستان فزونی خواهد گرفت. باین دلیل بسیار ساده که: اگر قرار باشد از این پس جنبش خلق کرد بجای پاهای خود بر عرصه های بورژوازی ایران یا عراق تکیه دهد، قبیل از هر چیز باید عواملی که خلق کرد و جنبش آنرا قایم بالذات میخواهند و در راهش مبارزه میکنند از میان بروند. با این حساب حزب دموکرات تصویری از جامعه ی خود مختار کردستان تحت رهبری خود ترسیم میکند که بر زمینه ی آن رنگ سیاه ارتجاع می درخشد و نه رنگ سرخ انقلاب.

در چنین جامعه خود مختاری، بجای حق خلق کرد در تعیین سرنوشت خویش، تسلط بلامنازع حزب بر حیات ملی نمایان میشود.

با این وصف آنچه در مدار توجه ما بعنوان یک سازمان کمونیستی قرار میگیرد، سازمانی که هم در جهت رهایی خلق کرد از یوغ ستم ملی و هم در جهت رهایی زحمتکشان کرد از استثمار و ستمگری بورژوازی مبارزه و تبلیغ میکند، اینست که خنثی کردن توطئه های رژیم ارتجاعی ایران از یک سو و ممانعت از سلطه جوئی و اقدامات ضد دموکراتیک و در برخی موارد فاشیست مآبانه ی حزب دموکرات از سوی دیگر مستلزم اینست که:

اولا: جنبش انقلابی خلق کرد روابط دموکراتیک بر خاسته از جنبش را در کردستان بطور خستگی ناپذیر با ایجاد تشکلهای

حزب دموکرات صرف نظر از ساخت درونی و تفکر و بینش حاکم بر آن که آن را بطور مجرد بعنوان یک حزب خرده بورژوازی - چپیزی شبیه حزب بعث و یا حزب جمهوری اسلامی - مخفی میسازد در عرصه ی واقعیت، در متن جنبش خلق کرد، بمنزله ی نماینده ی سیاسی بورژوازی کرد که در اتحاد با نیروهای فرتوت و فسیل شده ی جامعه ی کرد قرار دارد، خود را نشان میدهد.

این حزب از مدتی قبل، حتی در گرما گرم هجوم ارتجاع به کردستان حملات خود را به نیروها و سازمانهای انقلابی موجود در کردستان شروع کرده و همواره آنها را افزایش داده است. امریکه نه تنها زمینه ی مساعدی برای سرکوب هر چه سهل تر و سریع تر خلق کرد ایجاد میکند بلکه مهمتر از آن روابط دموکراتیک درون جنبش کردستان را که شرط حیات و بقای مبارزه ی سرفرازانه ی خلق کرد است تهدید به نابودی میکند.

البته بجا است که بجای توجه سراپی در رشتای مرگ دموکراسی در کردستان، علت نهایی چنین حقیقت تلخی از زاویه ی مناسبات اجتماعی در کردستان و نیز از زاویه ی دموکراسی انقلابی در ایران روشن شود.



جنبشهای ملی بدلیل الزامات درونی خود در آغاز روند حرکت تاریخی شان میتوانند دو نوع رهبری که هر یک بر منافع طبقه ی خاصی تکیه زده است را بپروراند. اما در ادامه ی روند تنها یکی از این دو میتواند بر نامده خود را به کرسی بنشاند و جنبش را برامی کشد. منطبق با منافع طبقه ی خودش میباشند، رهنمون سازد. بنا بر این در روند مبارزه، تلاش برای کسب هژمونی در اشکال جهان و عیان ادامه می یابد. اینکه کدام یک سرانجام پیروز خواهد شد بیشتر منوط به عوامل خارجی است تا پیوندهای درونی. در مورد مشخص کردستان علاوه بر حزب دموکرات و بورژوازی کرد، اقشار وسیع خرده بورژوازی شهر و دهقانان که نیروی رهبری کننده ی خود را دارا هستند در مبارزه شرکت دارند. اینها همان نیروهایی هستند که میخواهند تحت شرایطی قادرند که دموکراتیسم بورژوازی جنبش خلق کرد را از محدوده خواستها و امیال کوتاه بینانه ی بورژوازی فراتر ببرند. یعنی با تکیه بر دموکراسی، با بسیج نیروهای زحمتکش شهر و روستا، با تشکلهای ارگانهای دموکراسی توده ای، نه تنها مبارزه ی ملی را که در مقطع کنونی بمشابهی محور جنبش کردستان عمل میکند به نحو مطلوب تری هدایت کنند بلکه در عین حال دارای چنین امکان بالقوه ای هستند که در اتحاد با جنبش طبقاتی کارگران ایران علیه سرمایه داری به یکبار بردارند.

این درست همان چیزی است که نه بورژوازی و نه بورژوازی فارس که اینک جنبش

کردستان...

طبقاتی و دموکراتیک تجدید تولید نماید .
ثانیا: جناح انقلابی جنبش خلق کرد باید در جهت اشتراک سرنوشت تاریخی زحمتکشان کرد بازحمتکشان دیگر خلقهای ایران تبلیغ نماید و مهم تر از آن برای انجام مبارزه‌ی متحدانه و مشترک گام های عملی و موثر بردارد و بعلاوه خودنه تنها مانعی در راه فعالیت سازمانهای انقلابی دیگر فراهم نکند بلکه شرایط لازم برای اینکار را نیز که نتیجه‌ی نهائی آن متوجه تکامل اجتماعی کردستان و ایران و طلبه بارور شدن مبارزه طبقاتی است ایجاد کند .

ثالثا: بقای جنبش خلق کرد بمنایب یک جنبش انقلابی و نه رفورمیستی تا اندازه‌ی زیادی در گرواوجگیری جنبش توده ای در سراسر ایران است ولذا مبارزه متحدانه و پیگیر انقلابیون ایران ، نیروها و سازمانهای کمونیستی که از شائبه های سازمان پرستی و خودمحوربینی بری باشند در راه تحقق عاجلترین خواست های دموکراتیک در راستای جنبش خلق کرد قرار میگیرد . باین معنی که با تضعیف ارتجاع مرکزی امکانات تهاجمی خلق کرد را افزایش میدهد و بعلاوه این مجال را فراهم می کند که جنبش خلق کرد خود را از نیروهای ارتجاعی و رفورمیست که در پشت جنبش کمین کرده اند بیالاید و افق مصالحه و سازش با ارتجاع را که تبلیغ مداوم آن توسط رفورمیست ها چون خواهی به ذهنیت خلق کرد افتاده و آنرا از درون پوک و از اندیشه و تفکر انقلابی خالی می نماید ، تیره و تار کند و دور نمای انقلاب اجتماعی را که تنها بر حول مبارزه‌ی طبقاتی که می تواند شکل گیرد و بیابا نیروئی عظیم ارتجاع سرمایه داری را درهم شکند مطرح خواهد کرد .

بحران کنونی ایران آبستن تغییر و تحول است ، بر حسب اینکه مخلوق آن انقلاب باشد یا ارتجاع ، بر سرنوشت جنبش خلق کرد نیز تا ثیر فراوان خواهد داشت و بالعکس تداوم جنبش خلق کرد و تشدید مقاومت نیز بی شک در ماهیت این مخلوق بی تاثیر نخواهد بود .

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهائی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است . سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی مطبوع با نظرات سازمان هستند ، معینا میتوانند در باره‌ی از جزئیات مطابق نظر همه‌ی اعضاء آن نباشد .

کمهای مالی دریافت شده

ت	ش	الف - م	بایلسر
۵۱۴۷	۱۱۴۵	۶۳۹	۱۰۱۳۲
الف	۱۰۱۲	د - الف	تبریز
۵۷۷۷	۲۰۰	۱۰۵۷	ب
۵۰۷	۱۰۰۰	ر - س	۱۱۱۱
۹۸۷	ص	۱۰۰۰	ع
۱۱۷۳	۲۰۰۱	م - ک	۵۵۰۰
ب	۲۰۰۹	۱۵۰۰۱۱	م
۵۱۴۵	ط	ن - س	۵۴۰۰
۱۰۰۰	۱۱۲۳	۱۰۰۰	۱۳۰۲
۵۱۴۵	ع	بدون کد	ن
۱۰۰۱	۱۰۵۵	۱۰۰۰	۱۹۰۹
۱۰۰۱	۲۲۵۳	۲۰۰۰	رشت
پ	۸۰۰	۱۰۰۰۰	ز
۱۱۲۳	۵۱۲۳	۶۰۰۰	۸۰۳۳
۵۰۰	ف	۹۳۰	ک
ج	۲۰۰۱	نارمک	۸۰۰
۲۰۲۵	۲۰۰۹	الف	بدون کد
۵۰۰۰	۳۲۲۴	۱۰۰۰	۱۱۶۱
ح	ک	ب	ساری
۲۱۲۵	۲۵۰۰	۱۰۰۰	ش
۱۵۲۵	م	ارومیه	۷۸۱۱
۱۰۰۰	۵۰۰۳	ن	شیراز
۶۰۰۰	۵۵۰۰	۲۷۴۵	م
۸۱۲	۵۳۰۰	۱۷۰۵	۱۵۰۲۵
د	۲۱۰	اصفهان	م - م
۳۰۰۰	۵۳۰۰	ب	۱۵۰۰۰
۱۶۳۱	۱۰۸۰۲۲	۳۰۷	کرج
۱۰۱۷۹	۱۰۱۲۳	د	بدون کد
۶۱۱۱	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۱۰۰۰
۱۰۰۰۹	ه	ش	کردستان
۱۰۰۰۹	۱۰۱۱	۵۰۹	بدون کد
س	الف - ر	ع	۳۰۰۰
۵۴۳۰	۱۰۰۰	۵۰۰۰	مرودشت
			بدون کد
			۲۰۰۰

رفیق ع - ع هدی شما رسید

رفقای هوادار!

هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد . کمکهای مالی خود را ، هر قدر هم که نا چیز باشد ، از هر طریق که میتوانید به ما برسانید .

برای برقراری صلح پایدار در کردستان

انقلابی و مسلحانه خلع کد قاطعانه دفاع کنیم!

قصاص و مقررات آن: (۴)

نفی بشرمانه حقوق انسانی زنان

دو خطت نخستین را در شماره های قبلی مورد بررسی قرار داده ایم و اینک در آخرین قسمت این مقالات، به خطت سوم لایحه می پردازیم.

پرده از روی دروغ بافیها بیشتر کنار زده

می شود!

روحانیون چه قبل از قیام بهمن ماه و چه بعد از آن، درباره "مقام عالی زن در اسلام" جنبه عوام فریبی ها که نکردند و چه دروغ ها که نگفتند! مثلاً آیت الله خمینی، در ۱۹ آبان ۵۷، در مصاحبه با نماینده سازمان عقوبین المللی گفت:

"اسلام زن را تا حدی ارتقاء میدهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه بنابر باید و ارزشی بودن بیرون بیاورد" (استاد جنبش اسلامی، قسمت سوم از جلسه داول، انتشارات ابودر، ص ۳۴۳).

در مقطع قبل از قیام، از این گونه شعارهای تو خالی و تحمیق گرایانه چه فراوان از طرف آیت الله خمینی و روحانیون دیگر و پامنبری های مکتبائی آنها ارائه شد! و بعد از قیام، با این حاکمان جدید از همان روزهای اول، سرکوب زنان و اعمال فشار نسبت به آنان را آغاز کردند (از جمله حمله به اجتماع اعتراضی زنان توسط اوپا و افراد مسلح).

کمیته ها در اسفند ۵۷، لغو در آغاز - مخفیانه قانون حمایت خانواده در فروردین ۵۸ و نظائر اینها، با اینحال، بموازات این اقدامات، دست از دروغ پردازی برنداشتند. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصوب مجلس خبرگان، که در آذر ۵۸ انتشار یافت چنین می خوانیم:

"در ایجاد بنیادهای اجتماعی اسلامی، نیروهای انسانی که تاکنون در خدمت استثمار همه جانبه خارجی بودند هویت اصلی و حقوق انسانی خود را بازیافتند و در این بازیابی طبیعی است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده اند، استیغای

حقوق آنان بیشتر خواهد بود..... و در

لایحه "قصاص و مقررات آن" را، که توسط شورای عالی قضائی تهیه و جهت تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه شده است، در سه شماره گذشته از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار داده ایم. در آن بررسی ها، با نقل مواد متعدد این لایحه، از جمله دیده ایم که:

- بر اساس لایحه مذکور، قتل بر سه نوع است: "عمد"، "شبه عمد" و "خطا". دو نوع اخیر - الذکر، از نظر شورای عالی قضائی، قتل و جنایت محسوب نمیشوند و متهم در صورت محکومیت، با پرداخت "دیه" (پول خون)، از مجازات معاف میگردد. اما "قتل عمد" نیز با توجه به استثنائات فراوان آن (که ذکر کرده ایم) و با بررسی راههای ساده لوحاندهی "اثبات قتل عمد" یعنی: اقرار، شهادت و قسامه - در موارد لوث، دیده ایم که این نوع قتل، عملاً جز در موارد بسیار استثنائی، غیر قابل اثبات است. و در این موارد بسیار استثنائی نیز در صورتیکه قاتل مرد مسلمان و شریعتاً باشد، میتواند از مجازات فرار کند. و نتیجه گرفته ایم که لایحه قصاص، بزرگترین متحرک و بهترین مشوق قتل و جنایت است و در صورت تصویب و اجرا میزان قتل و جنایت در جامعه، ابعاد هولناک و گسترده ای بخود خواهد گرفت.

- قتل و جنایت در حقوق اسلامی و در جمهوری اسلامی، هیچ ربطی به جامعه ندارد بلکه یک امر خصوصی است که می تواند بین قاتل و "اولیاء دم" بطور کدخدائی حل و فصل گردد.

- برای کشتار فردی و جمعی کمونیستها، نیروهای مترقی، کارگران و سایر زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، زنان، اقلیت های مذهبی و خلاصه هر انسانی که با افکار ارتجاعی حاکمان جدید، با دیکتاتوری ولایت فقیه و با مقررات پوسیده قرون وسطائی به مخالفت برخیزد، لایحه قصاص مجوزهای شرعی و قانونی لازم را پیش بینی کرده، قاتل یا قاتلین در آن کشتارخانه تنها هیچگونه جرمی مرتکب نمی شوند بلکه با نابودی کسانی که "شرعاً مستحق کشتن" هستند به تکلیف شرعی خود عمل می کنند.

در قسمت های پیشین این سلسله مقالات، سه خطت عمده برای لایحه قصاص بر شمرده ایم:

- ۱- خطت فوق ارتجاعی مقررات پوسیده قرون وسطائی.
- ۲- خطت نفرت انگیز طبقاتی درسی پرده ترین شکل ممکن.
- ۳- نفی بشرمانه حقوق انسانی زنان.

زردشتی، یهودی و مسیحی) در جرگه حیوانات
شمار میروند. بدتر از آن، وضع زن (و مرد) غیر
اهل ذمه (یعنی پیرو ادیان و مذاهب دیگر)،
کافر و مشرک است که حتی ارزشی در حد حیوان
نیز ندارد و کشتن وی شرعا جایز و در شرایطی
حتی لازم و تکلیف شرعی است.

اینکه میگوئیم زن در حقوق اسلامی و در جامعه
اسلامی، در بهترین حالت (در صورت مسلمانی
بودن)، نصف انسان است، شعار نیست، تهمت
و افتراء و توطئه کمونیستها هم نیست. مستندش
را در قسمت سوم مقاله، از علامه محقق طوسی و
"شهید اسلام" (شیخ فضل الله نوری) بدست
داده ایم و در اینجا، به لایحه شورای عالی
قضائی استناد می کنیم:

ماده ۵ لایحه قصاص می گوید:
"هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را
بکشد محکوم به قصاص است لیکن بایدولی
زن، قبل از قصاص قاتل، نصف دیه را به او
بپردازد."

در ماده ۶ می آید:
"هرگاه زن مسلمانی عمداً مرد مسلمانی را
بقتل رساند فقط محکوم به قصاص است
و نباید چیزی به او بدهد." در ماده ۶
دو عبارت فوق را ساده تر بیان کنیم: در ماده ۶
مسئله روشن است: اگر زن مسلمانی عمداً مرد
مسلمانی را کشت، قاتل (زن مسلمانی) باید
بدون هیچگونه اما، ولی و لیکن "کشته شود."
چرا؟ به این دلیل ساده که آن زن مسلمان، یک
انسان کامل یعنی یک مرد مسلمان را بقتل
رسانده است. اما اگر مرد مسلمانی عمداً زن
مسلمانی را کشت (ماده ۵)، در اینجا "فقط"
جای خود را "لیکن" عوض می کند. در این
حالت، قاتل (مرد مسلمان) در صورتی قصاص
می شود که "ولی زن" (مقتول) چیزی هم
بدهکار شود و به قاتل (مرد مسلمان) باج بدهد
یعنی "نصف دیه" (پول خون) قاتل را به خود
او (قبل از کشته شدن) بپردازند. چرا؟ بدلیل
اینکه مقتول (زن مسلمان) یک انسان کامل
نیست بلکه نصف قاتل (مرد مسلمان) ارزش
دارد، و از آنجاکه نمی توان نصف قاتل (مرد
مسلمان) را کشت پس چاره ای نیست که "ولی
مقتول"، (زن مسلمان)، در صورت اصرار بر
مجازات قاتل، باید نصف دیه مرد مسلمان را به
خود او بدهد.

در ماده ۴۶ لایحه قصاص می آید:
"هرگاه مردی زنی را بقتل رساند، ولی
دم مخیر است بین قصاص یا پرداخت نصف
دیه کامل به قاتل و بین دیه
زن از قاتل"

در اینجا نیز همان قضیه نصف انسان، که
توضیح اش را در مورد ماده ۵ داده ایم، کاملاً
صادق است با این تفاوت که در این مورد پیدا
ست که قاتل و مقتول هیچکدام مسلمان نیستند
و از این نظر "محکوم به قصاص" مندرج در ماده
۵ به "مخیر است بین" تغییر یافته است،
ولی در این مورد نیز، که مرد وزن (قاتل)

نتیجه ((زن در جامعه اسلامی)) پذیرای
مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی
برخوردار از ارزش و کرامتی بالاتر خواهد
بود.

اصل بیست و یک قانون اساسی جمهوری اسلامی،
دولت را مکلف می کند که "حقوق زن در تمام
جهات" از جمله در خصوص "ایجاد زمینه های
مساعده برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق
مادی و معنوی او" را تضمین کند.

اصل بیست قانون اساسی کذاشی مدعی است که
زنان مورد حمایت قانون و "از همه حقوق انسا-
نی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،
برخوردارند" تاکید ها همه جا در این مقاله
ارزاست.

زنان جامعه ما در این بیست و سه ماده
بویژه پس از تصویب همین قانون اساسی در آذر
۵۸، مفهوم عمیقاً مغایر و معکوس این شعارهای
دروغین را با تمام وجود خود احساس کرده اند.
پس از تشکیل دادگاههای مدنی خاص و اعمال
انواع و اقسام سرکوب و تحقیر در مورد زنان
، وقتی که رژیم جمهوری اسلامی در ا فرصت
(مساعده) ماه رمضان گذشته، زنان را در کارخانه-
ها و ادارات در مقابل دوراهی: اخراج یا
"پوشش اسلامی" قرارداد، آنان به مفهوم
دیگری از برخورداری از همه حقوق انسانی،
سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود
در جامعه اسلامی دست یافتند. علی رغم تمام
دروغ پردازیهای ارائه شده در فوق، زنان
در زندگی روزمره خود در دریافتند که در رژیم
جمهوری اسلامی از بدوی ترین "حقوق انسانی"
، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محروم
مند. علی رغم ادعای آیت الله خمینی در ۱۹ آبان
۵۷ (که در فوق ارائه داده ایم)، زن در حقوق
اسلامی، یک وسیله و یک شیئی است در دست مزد
و مرد هر وقت که اراده کرد می تواند سدا و ز
درست مانند یک شیئی مستعمل بدور بریزد. چه
نمونه ای رساتر از ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی (که
دقیقاً از فقه اسلامی گرفته شده): "مرد
می تواند هر وقت خواست زن خود را طلاق دهد".
دهها نمونه از این گونه رami توان در مباحث
نکاح (دائم و موقت)، طلاق، وراثت،
اقامتگاه، شهادت، ولایت قهری و غیره و غیره
بدست داد تا مشاهده شود که زن چگونه "مقام
انسانی خود را در جامعه باز" خواهد یافت و
از شیئی بودن بیرون "خواهد آمد".

جدید ترین تحقیر به مقام انسانی زن در رژیم
جمهوری اسلامی رami توان در سند سنگین شورای
عالی قضائی مشاهده کرد. ببینیم که عالی ترین
مرجع قضائی در جمهوری اسلامی چگونه مفاد اصل
۲۱ قانون اساسی همین جمهوری اسلامی در "ایجاد
زمینه های مساعده برای رشد شخصیت زن و احیای
حقوق مادی و معنوی او" را تضمین می کند.
زن در جمهوری اسلامی و در حقوق اسلامی در
بهترین حالت (یعنی در صورت مسلمان بودن)،
نصف انسان است. در قسمت سوم این مقاله،
علاوه بر ارائه نمونه هایی در این زمینه، دیده-
ایم که زن (و مرد) کافر دمی (یعنی پیرو ادیان

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

مبارزه برای سوسیالیسم یا مبارزه برای مبارزه

پاسخ به يك نامه،
يك نظريه

نوشته زیر از طرف یکی از مبارزین با سابقه که در برآه انداختن کارزار دموکراتیک علیه رژیم شاه نقش موثری داشت، در اختیار سازمان ما و سایر سازمانهای کمونیست و مترقی قرار داده شده است. از آنجا که نکات مطروحه در این نوشته منعکس کننده نظریات بخشی از نیروهای چپ است، ما هم به لحاظ کمک به دامن زدن به مبارزات دموکراتیک و هم نقد این نظریات این بخش از چپ، که از چند جهت با تحلیل های ما متفاوت است، به چاپ و نقد آن اقدام می کنیم.

کسیخته تر و ر حشیانه تر از استبداد پهلوی شده و می رود تا بزودی به وابستگی و اسارتی صد چندان محکمتر از گذشته نسبت به امپریالیسم و سلطه گران جهانی گرفتار گردد. دلیل این بدبختی چیست؟ یک کلام: تفهیر و پراکندگی نیروهای چپ و مترقی، و نداشتن اتحاد عمل در برابر حاکمیت کنونی که خود ناشی از تحلیل های غلط و برون مرزی است که به انواع حیل دارد بر مردم ما حفته میشود. چپ و نیروهای مترقی که مردم امید خود را به آنها بسته بودند، به بهانه های الهام از تئوری انقلابی، عملاً به جایی رسیده اند که نه تنها خود دچار ضعف و سستی و بی عملی هستند بلکه مانع هر نوع اقدام و حرکت انقلابی مردم و عامل تعزیر مبارزه در جهت رسیدن به هدف های دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش انقلابی ایران شده اند. اینان در واقع آب به آسیاب دشمن انقلاب، یعنی همین حاکمیت فعلی، میریزند و با طرح کردن شعارها و ارائه دادن تحلیل هایی که به هیچوجه ارتباطی با واقعیات اجتماعی و مسایل حاد جامعه استبداد زده ای ما ندارد نیروهای انقلابی خلق را عاقل و باطل میگذارند و زمینه را برای اسارت مجدد خلق ایران فراهم میکنند.

پرسش من از همه ی نیروهای چپ و مترقی ایران اینست: شما به چه می اندیشید؟ به هدف های عینی و بیواسطه ی جنبش انقلابی ایران یا به هدف های دراز مدت و استراتژیک یک تیرو، یک اردوگاه یا یک پروسمه ی برون مرزی؟ آیا آزادی، حقوق دموکراتیک، استقلال ملی و رهائی از سلطه ی سوسی

سازمان وحدت کمونیستی
به نام یک هموطن خواهمندم این نامه را در اولین فرصت در نشریه "رهائی" چاپ کنید تا از سوی شما و در مجموعه جنبش مورد نقد و داوری قرار گیرد.
توضیح اینکه نامه، ضمیمه علاوه بر سازمان شما برای سازمانهای زیر نیز فرستاده شده است:
سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (گوموله)
سازمان رزمندگان در راه آزادی طبقه کارگر
سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
چریکهای فدائی خلق ایران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
سازمان اتحاد چپ
راه کارگر
رونوشت نامه جهت اطلاع به سازمان محاهدین خلق ایران نیز فرستاده شده است.

با احترام

۵۹ / ۱۰ / ۴

جنبش انقلابی ایران که با همکاری و وحدت بی سابقه ی همه ی قشرها و گروه های اجتماعی توانست دیو استبداد وابسته ی پهلوی را از پا در آورد به سرنوشت مصیبت باری دچار شده است. نه تنها ساده ترین و بیشترین افتاده ترین هدف های ضد استبدادی و ضد امپریالیستی این جنبش تحقق نیافته بلکه همه چیز حاکی از آنست که میهن ما هم اکنون دچار استبدادی صدار شدیدتر، لگام

اقتصادی امپریالیسم و فراهم کردن زمینه‌ی اجتماعی برای یک رشد سالم و متعادل اجتماعی در جهت هر چه شکوفاتر شدن نیروهای تولیدی در جامعه‌ی ما برای شما مطرح است یا فدا کردن انقلاب ایران در راه آرمانهای بی‌کی که رسالت تحقق آنها در جامعه‌ی بشری بعدی مجموعه‌ی حرکت تاریخی بشریت مترقی است (= پرولتاریای آگاه همه‌ی کشورها) در برابر نظام سرمایه‌داری است؟ چه چیزی برای شما اهمیت دارد: ایران و ملت زجر کشیده، ستم‌دیده و شهید داده‌ی ایران، یا کندوقک و بیمارگونه در مقولات و ایده‌هایی که بنیاد تئوری انقلابی عملاً تبدیل به زنجیر محکمی بر دست و پای شما و نتیجتاً بر دست و پای جنبش انقلابی خلق ما شده است؟ اگر شما در تفکراتان صادق باشید، اگر تشریری را فقط راهنمای عمل انقلابی میدانید، اگر بزرگان جنبش انقلابی پرولتاریا را آموزگاران می‌دانید که گفته‌ها و نوشته‌های آنان باید الهام بخش عمل شما باشد چرا از تجارب انقلابی جنبش عمومی پرولتاریا در تاریخ جدید بشریت و از گفته‌ها و نوشته‌های آموزگاران این جنبش فقط در جهاتی استفاده میکنید که نتیجه‌ی عملی آن تعطیل مبارزه در کشور ماست و نه در جهاتی که به ارتقاء حرکت انقلابی مردمی که از بیداد حاکمیت ضد انقلابی کنونی به جان آمده‌اند بینجامد؟ انگلس، این آموزگار پرولتاریای

جهانی مینویسد:
"بدترین حالتی که برای یک رهبر انقلابی پیش می‌آید اینست که:

... او ناکزیر باشد در دورانی دولت را بعهده بگیرد که هنوز جنبش به پختگی لازم برای حکومت طبقه‌ای که‌ری نماینده‌ی آنست نرسیده باشد و زمینه برای انجام اقداماتی که سلطه‌ی آن طبقه طلب میکند آماده نباشد. آنچه چنین رهبری میتواند انجام دهد وابسته به آنست که تخاصم طبقات مختلف تا چه حد پیش‌رفته باشد. همچنین وابسته به میزان رشد شرایط زیست مادی و مناسبات تولیدی و مبادله‌ای است که این خود تعیین‌کننده‌ی درجه‌ی توسعه‌ی تضادهای طبقاتی در هر لحظه‌ی معین تاریخی است؛ و آنچه چنین رهبری باید انجام دهد و آنچه حزبش از او میخواهد نه وابسته به میزان رشد مبارزه‌ی طبقاتی و شرایط آن است بلکه وابسته به اندیشه‌هایی است که وی تعلیم داده و وابسته به خواسته‌هایی است که خود او تاکنون طرح کرده، و این‌ها خود ناشی از موقعیت لحظه‌ای طبقات اجتماعی در مقابل یکدیگر و موقعیت لحظه‌ای و کمابیش تصادفی مناسبات تولیدی و مبادله‌ای نیست بلکه وابسته به درک کم و بیش مهم رهبر از نتایج عام توسعه‌ی اجتماعی و سیاسی است. او به ناچار خود را در شرایط دشوار و لایتنلی می‌یابد. آنچه میتواند انجام دهد مخالف با مجموعه‌ی اصول و رفتار گذشته‌ی او تا آنزمان و مخالف منافع

بلواسطه‌ی حزب اوست، و آنچه او باید انجام دهد امکان اجرایی ندارد. او، در یک کلام، نمیتواند نماینده‌ی حزبش و طبقه‌اش باشد بلکه طبقه‌ای را نمایندگی میکند که جنبش درست برای حکومت آن طبقه پخته و آماده‌است. او بخاطر منافع جنبش باید مجری منافع طبقه‌ای باشد که با او بیگانه است، و با جمله پردازی و لفاظی و وعده و وعید چنین وانمود بازد که منافع آن طبقه بیگانه منافع طبقه‌ی خودی است. آن کس که در چنین وضع نادرستی قرار گیرد از میان رفتنی و غیر قابل نجات است. ما فقط به مواضعی که نمایندگان پرولتاریا در آخرین دولت موقت فرانسه اتخاذ کردند اشاره نمیکنیم اگر چه آنان فقط یک مرحله‌ی ابتدایی از رشد پرولتاریا را نمایندگی میکردند. کسیکه پس از تجربیات دولت فوریه (۱۸۴۸) - از دو-لت‌های موقت نجیب‌خودمان در آلمان و هم چنین از نمایندگان امپراطوری در گذریم- هنوز روی مواضع رسمی حساب میکند یا باید بیش از حد کوتاه نظر باشد یا اینکه حداکثر فقط در حرف به حزب انقلابی افراطی تعلیق داشته باشد." (انگلس، جنگهای دهفانی در آلمان انتشارکار، تهران، صفحات ۸۲ و ۸۴. ببا اصطلاحاتی بر اساس ترجمه‌ی فرانسوی: ادیسون سوسیال، پاریس، ۱۹۵۱)

با توجه به سخن انگلس، که لابد برای شما اگر نه یک آیه، دست کم یک راهنم بود میتواند باشد، بمن بگوئید: آیا شما واقعاً خود را آگاه‌دهی بدست گرفتن قدرت به نمایندگی از پرولتاریای ایران میدانید؟ آیا تصور میکنید که این طبقه فعلاً تا آن حد پیش‌رفته و توسعه یافته است که شما بتوانید به نمایندگی از او سوسیالیسم را در این کشور مستقر کنید؟ اگر چنین است، پس این تفریق و پراکندگی در جنبش چپ، که علی‌الاصول باید نماینده‌ی فکری رشد کمی و کیفی پرولتاریا باشد، از چیست؟ از چیست که در بسیاری از موارد فریاد حق طلبی کارگران، آنهم برای رسیدن به حداقل خواسته‌های انسانی بدست گروههای بسیج شده‌ای از همین کارگران و زحمتکشان سرکوب میشود؟ و اگر چنین نیست پس چرا مجموعه‌ی حرکات نیروهای چپ و مترقی ایران در جهت ارتقاء سطح مبارزه برای رسیدن به هدفهای عام جنبش نیست؟ آیا شما

آنچه را چپ باید انجام بدهد با آنچه را که میتواند با توجه به منافع مجموعه‌ی جنبش دموکراتیک و مترقی ایران انجام شود اشتباه نگرفته‌اید؟ و در نتیجه به دنبال این اشتباه خود را در موضعیتی قرار نداده‌اید که بقول انگلس سرانجام حتمی آن نابودی غیر قابل اجتناب است؟ مگر انگلس نمیکوید که آنچه رهبر انقلابی باید انجام دهد وابسته به اندیشه‌هایی است که وی تعلیم داده و وابسته به خواسته‌هایی است که خود او تاکنون مطرح کرده؟ آیا شما و همه‌ی نیروهای مترقی

اول راه نجات همه نیروهای مترقی ایران از نابودی محتمل است. مسئولیت تبلیغ این وحدت و کوشش موثر و عملی در راه ایجاد آن به عهده همه کسانی است که مدعی دفاع از منافع خلق و آرمانهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی

جنبش انقلابی ایران اند. همه شما در پیشگاه خلق ایران و تاریخ آینده ایران مسئول هستید. اگر این لیاقت و جرات در شما نباشد که دست از تحلیل های کمراه گنده بر دارید و به واقعیات جامعه خودتان و به توان انفجاری خلقی که دیوانه وار عاشق آزادی، استقلال و حقوق اولیه بشری است توجه کنید و همه نیروهای مردم را در مسیر این هدفها سازمان بدهید، دیگران با دروغ و نیرنگ این کار را خواهند کرد. در آنصورت بدانید که سرنوشت محتمل شما چنانکه انگلس گفته نابودی اجتناب ناپذیر است و تاریخ با بیرحمی و قساوت دربارهای شما عمل خواهد کرد.

۵۹/۱۰/۲

هنگامیکه قبل از سرنگونی رژیم شاه در مورد دیدهای مختلف از دموکراسی مطالبی در دفتر "بحران اقتصادی و سیاسی رژیم شاه" و نشر نیروهای چپ "عنوان کردیم و برخی از نوشته های کانون نویسندگان و سایر محافل ضد دیکتاتوری شاه را مورد نقد قرار دادیم، این ایراد از طرف عده ای بها گرفته میشد که عنوان کردن این مطالب ممکن است به مبارزه هم علیه دیکتاتوری شاه لطمه وارد آورد. ما در آن زمان تاکید میکردیم که مبارزه علیه دیکتاتوری شاه میتواند با نقطه حرکت و نقطه اختتام های متفاوت باشد و این تفاوت ها قابل صرف نظر کردن نیست. ما میگفتیم که مسئله صرفا این نیست که نیروهای دیکتاتوری شاه مخالفند. مسئله مهمتر اینست که چرا مخالفند. هدف آنها چیست. هوادار چه نوع رژیم و مناسباتی هستند و الی آخر. با این همه بنظر میرسید که شورش عمومی برای مبارزه با دیکتاتوری مجال زیادی برای دقت بیشتر توده های مردم و نیز بخش مهمی از روشنفکران باقی نمی گذاشت. توده های میلیونی بسیج شدند. رژیم شاه سقوط کرد و چه بهتر، اما رژیم دیگری برپا شد که در خود رانش و دیکتاتور منشی و دشمنی با آزادی و دموکراسی مصیبت های کمتری نیافرید، تا آنجا که باز مشاهده میکنیم که اکنون هر انسان آزاده ای احساس خفقان و نفس تنگی میکند و میکوشد که دیوارهای زندان جدید را از هم بدرد. و این همانطور که میدانیم احساسی است که همزمان با برپائی رژیم جدید بوجود آمد و همگام با آن رشد کرد. اگر توده های مردم ناراضی، از تجربه

ایران یادتان رفته کم در برابر رژیم استبداد وابسته به پهلوی چه اندیشه ها و تبلیغ و چه خواسته هایی را طرح میکردید؟ مگر شما نبودید که از آزادی و استقلال صحبت می کردید، و از بی عدالتی، بی قانونی، شکنجه، خودسری، خودکامگی و فقدان امنیت شغلی، اجتماعی، سیاسی و قضایی مینالیدید؟ مگر مردم ایران به کرد همین خواسته ها و شعارها بسیج نشدند؟ پس چرا امروزه به دنبال تحلیل از مبارزه ضد امپریالیستی، که پر واضح است از قوطی کدام قطار جهانی درآمده است، همه چیز را فدای اسطوره ای میکنید که ذره ای حقیقت در آن نیست و دیدنشان خود و خلق ستمدیده های ایران را دارید دست و پا بسته اسیر سلاخان شایسته شده و بیرحم تاریخ می.

کنید؟ اگر برای شناخت ماهیت انحصارگران متکی به الوهیت نیازی به مراجعه به تاریخ خودمان نمی بینید تا درجه ی سبعیت و بیدادگری ضد بشری آنان در برخورد با جنبشهای حق طلبانه ی خلقها بر شما معلوم شود دست کم اینقدر صداقت در شما هست که احوال این گروه را با مطالعه احوال همپالکی های مسیحیان در آثار همین انگلس که خود را پیرو او میدانید بخوانید؟ مگر همین جماعت و متحدان اشرافی اینان نبودند که رهبران جنبشهای خلقی و دهقانان اروپا را زنده زنده کباب میکردند و دهقانان پیرو آنان را وادار به خوردن گوشت کباب شده ی رهبران شان؟ مگر ذات ناپاخته از هستی بخش، میتواند که شود هستی بخش؟

در این لحظات حساس از تاریخ میهن ما که تاخت و تاز وحشیانه ی انحصارگران حاکم بر حقوق و آزادی های شهروندان دیگر کمتر امیدی به بازگشت حق حاکمیت مردم باقی گذاشته است در این لحظات که هجوم تجاوزگران بیگانه به بخش زرخیزی از میهن ما، و بیخانمانی و آوارگی بیش از یک میلیون ایرانی، و نابودی بخش عظیمی از صنایع اساسی ما که منبع درآمد کشور بود، و تشدید تورم و بحران اقتصادی همراه با بیکفایتی و عجز آشکار دولتمردان حاکم جان توده ها را دارد به لب می رساند، درحالی که از سوی دیگر ضد انقلاب به شدت فعال و دست اندر کار بسیج نیروهای خویش است، تنها راه نجات کشور و جنبش انقلابی ایران وحدت و یکپارچگی همه نیروهای مترقی در برابر نظام حاکم برای پاسداری از دستاوردهای به یاد رفته ی جنبش انقلابی ایران و ارائه ی برنامه ی واقع بینانه ی در جهت بازسازی ملی است. این برنامه باید با الهام از ناراضی عمیق توده ها بر محور خواسته های دموکراتیک، تثبیت حق حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت خلقهای ایرانی، احیاء اقتصاد ایران و تضمین استقلال ملی تنظیم شود. هر کس که کمترین مسئولیتی نسبت به آرمانهای مترقی خلقهای ایران و سرنوشت کشور در خود سراغ داشته باشد هماهنگی و اتحاد عمل همه نیروهای مترقی را حصول چنین برنامه ای با همه وجود خویش حس میکند. این نه تنها راه نجات کشور بلکه در درجه ی

اخیر هنوز چیزی نیاموخته باشند ، تعجب آور نیست ، چون نمیتوان صرفا با عبور از یک تجربه از توده مردم انتظار درک قانونمندی حرکت جامعه طبقاتی را داشت ولی داشتن چنین انتظاری از روشنفکران و بخصوص روشنفکران چپ و مبارزی مانند نویسنده نوشته فوق بیجا نیست . تجربه سرنگونی رژیم شاه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی گویا تراز هرتشهوری و نظریه‌ای این امر را نشان داد که روشن نبودن بدیل در ذهنیت بمعنای فقدان بدیل در عینیت

نیست . هنگامی که در ذهن علیه مثلا رژیم شاه مبارزه میشود ، در عین ، در واقع برای چیز دیگری ، برای رژیم دیگری ، مبارزه میشود . روشن نبودن مشخصات این رژیم در ذهن توده‌های مبارز بمعنای روشن نبودن مشخصات این رژیم در واقع نیست . هنگامیکه صرفا گفته شود که علیه رژیم شاه مبارزه میکنیم ، بدون اینکه بطور ایجابی برای رژیم دیگری نیز مبارزه کنیم در واقع اختیار عرضه بدیل جدید را بدست نیروهای داده‌ایم که میدانند چه رژیم می‌خواهند مستقر کنند . در تجربه‌ی اخیر کل اپوزیسیون بی برنامه‌ی ایران ، بدلیل منجمد عدم تشخیص این امر ، عیان اختیار را بدست طرفداران رژیم اسلامی داد . آنها رژیم شاه را نمی‌خواستند و "حکومت اسلامی" را می‌خواستند . سایر نیروها در نخواستن رژیم شاه با آنها همدا شدند و چون بدیل دیگری نداشتند لاجرم حکومت اسلامی را بعنوان جز "مکمل آن در مقابل یافتند .

و از تکرار این وضع ، نه در تجربه‌ی گذشته و نه در تجارب آینده گریزی نخواهد بود . هرگز گریزی نخواهد بود تا زمانی که خود بدیلی داشته باشیم . نداشتن بدیل بدون تردید مترادف با خرسواری شدن است . "حسن نیت" ، به تنهایی راه به جایی نخواهد برد . نه عیان کافی است ، نه از خودگذشتگی ، نه حسن نیت . مهمترین همه اینها داشتن چشم انداز است . داشتن بدیل است . بجز این در عالم "ایثار" درعالمی غیرواقعی و بی سرانجام بسر خواهیم برد .

بنابراین ، در عین حال که پیام اصلی نوشته که کاری باید کرد ، درست و بموقع است اما توصیه در مورد چگونگی آن از تحسار قبلی متأثر نشده است . این توصیه‌ای است که بدون تردید نتیجه‌ای جز آنکه در گذشته بی‌آورد ، بی‌آورد نخواهد آورد . یعنی حسی در صورت "پیروزی" موجب جایگزینی یک رژیم سرکوبگر با رژیم سرکوبگر دیگری میشود . مسئله دیگر عنوان شده در نوشته ، عدم امکان برقراری سوسیالیسم است . ما نیز معتقد نیستیم که در شرایط حاضر میتوان سوسیالیسم را مستقر ساخت . ما نیز معتقد نیستیم که از هم اکنون میتوان انقلاب سوسیالیستی کرد . بعکس ، ما معتقدیم که این دوران

دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی است ، و این نیز ناشی از این اعتقاد است که تنها انقلاب اجتماعی ایران را انقلاب سوسیالیستی میدانیم این امر که این انقلاب اجتماعی ، انقلاب سوسیالیستی ، درجه زمانی وقوع خواهد یافت به عوامل بیشمار بستگی دارد و اساس بحث آن در این نوشته میسر نیست (برای توضیح بیشتر به دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" رجوع شود) ، ولی در عین حال ما معتقدیم که قبل از وقوع انقلاب سوسیالیستی ، انقلابهای سیاسی متعددی ممکن است به وقوع بپیوندند که زمینه سازی و شرکت فعال کمونیستها در آن ها مطلقا ضروری است . اما این زمینه سازی و شرکت از این جهت ممتاز است که چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را مد نظر دارد . انقلاب به خاطر انقلاب ، دموکراسی بخاطر دموکراسی نیست . بلکه دموکراسی بخاطر رسیدن به سوسیالیسم است . دموکراسی سوسیالیستی . در نوشته فوق با متمایز نکردن انقلابهای سیاسی و سوسیالیستی و با اظهار عدم امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی جای دوتایی باز میماند . یا مبارزه بخاطر "دموکراسی" بدون داشتن بدیل (که قطعا تکرار گذشته است) و یا متکی دانستن بدیل غیر سوسیالیستی - یعنی بدیل لیبرالی . در مورد شق اول سخن گفتیم . در مورد شق دوم نیز باید اضافه کرد که اکثر در جامعه‌ای مانند ایران در عصر امپریالیسم تصور برقراری دموکراسی بورژوازی را داشته باشیم ، خطائی مرتکب شده‌ایم که از خطای اول کمتر فاحش نیست . ما در همان نوشته "بحران اقتصادی و سیاسی ..." نشان داده‌ایم که چرا در جامعه‌ای مانند ایران دموکراسی بورژوازی نمیتواند مستقر شود . نحوه انباشت سرمایه مادی بورژوازی ، مسئله وابستگی و امپریالیسم این مسئله را اساسا غیرممکن کرده است . سخن بر سر این نیست که ندانیم دموکراسی بورژوازی برای رشد طبقه کارگر و مبارزات آن بهتر از دیکتاتوری است . این یک حکم درست لنینی است و به آن اعتقاد داریم . سخن بر سر اینست که در جامعه‌ای مانند ایران امکان استقرار دموکراسی بورژوازی نیست . حداقل شرایطی که میتواند وجود داشته باشد که محالی برای مبارزات طبقه کارگر بدست دهد ، عدم استقرار و تثبیت حاکمیت است . جدال قدرتهای حاکم است که میتواند شرایطی را فراهم آورد که هیچ جناحی حاکمیت مطلق پیدا نکند و طبقه کارگر در جدال دیو و اژدها ، روزه‌ای برای تنفس خود بیابد .

بنابراین بطور مشخص باید گفت که تنها آن مبارزه دموکراتیکی ارزش دارد و واقعی است که جهت گیری سوسیالیستی داشته باشد ، مبارزه دموکراتیک بدون جهت گیری مشخص عملا بی‌نتیجه لیبرالیسم است و لیبرالیسم نیز در جامعه ما در صورت استقرار فورا به "لیبر-بقیه در صفحه ۱۹



اعتصابات کارگری در لهستان (۱)

“انقلاب سوسیالیستی” و پی آمدهای آن

سراپا تحریف شده رابه جنبش چهارانه کنیم
(که این خود جنبه ای دیگر از استالینسم خواهد
بود). و بهر حال، این تحریف ها نیز
ارائه واقعیتها است.

“انقلاب سوسیالیستی”

در اوت ۱۹۳۹ قرارداد عدم تجاوز بین شوروی
و آلمان هتلر امضا شد و این در شرایط بود که
فاشیسم دولت هتلری از ۱۹۳۳ بعد تبدیل بخطر
روزافزون برای جنبش کارگری و مردم اروپا
میداد. مدتی بعد از امضای این قرارداد، مولوتف
رئیس شورای کمیسرهای خلق و کمیسر امور خارجی
شوروی، در یک سخنرانی در شورای عالی شوروی از
آلمان بدینگونه یاد کرد: “در موقعیت فعلی
دولتی است که برای توقف سریع جنگ و برقراری
صلح تلاش می کند حال آنکه فرانسه و بریتانیا
که تا دیروز علیه تجاوز شعار میدادند موافق ادامه
جنگ و مخالف استقرار صلح هستند”، و ادامه داد
“همگان میدانند که مسئله احیای لهستان سابق
 مطرح نمیتواند باشد.” (سخنرانی ۳۱ اکتبر
۱۹۳۹، در “ریاست صلح شوروی: چهار سخنرانی
از و. مولوتف”، لندن، انتشارات لارنس و سهارت)
و باین ترتیب بوقسیم لهستان بین آلمان و
روسیه تزاری همه گذاشت. این در حالی بود که
آلمان بدنیال “ضای قرارداد با شوروی، در تاریخ
اول سپتامبر با مله به لهستان از غرب، جنگ دوم
جیاتی را آغاز کرد، بود.

بدنیال این همه که بعد از ۵ هفته منجر به
مکست لهستان شد، شوروی نیز بفاصله دو هفته از
شرق به جمهوری لیتوانیا (Lithuania)، لاتویا
(Latvia) و استونی (Estonia) را در اختیار
گرفت و در نهایت استونی، لیتوانیا و استونی را بیک
کد. طبق قرارداد، اقلیتهای آلمانی زبان این
سرزمینها به آلمان فرستاده شدند و سرانجام این
سه جمهوری در رژیم ۱۹۴۵ ضمیمه شوروی شدند.
مولوتف در همان سخنرانی معتقد بود: “روابط
ما با آلمان بطرز رادیکالی بهتر شده است. این

اوج گیری اعتراضات توده ای کارگران علیه
هیئت کارگران، در سطحی که تاکنون در
اروپای شرقی بی سابقه بوده است، تضمین این
جنبش برای کشورهای اروپای شرقی و شوروی، چشم
انداز مداخله نظامی شوروی در لهستان، مسئله
ارتباط این جنبش کارگری با سوسیالیسم و ادعاهای
دال، بوجود سوسیالیسم در لهستان و سایر کشورهای
اروپای شرقی، و اهمیت شایسته چنین جنبشی برای
جنبش کمونیستی ایران همگی از مسائلی هستند که
برخورد ما به بحران (و نه “بحران”) حاضر در
لهستان را ضروری میسازد.

در ابتدای باید هر چند مختصر به تاریخ
اخیر لهستان پرداخته و زمینه های قدرت یابی
رژیم کنونی و اصول آنچه تحت عنوان “انقلاب
سوسیالیستی” در این کشور از آن یاد میشود (که تنها
مختص به لهستان نیز نیست) را بررسی کنیم، تا
بتوانیم باین طرح، این تاریخچه، بطور
اجمالی و در بسیاری موارد گذرا زمینه رشد اقتصادی
و سیاستهای مختلف اقتصادی را که به اوضاع کنونی
در لهستان منجر شده اند مورد بحث قرار دهیم. پس
از آن، مبارزات کارگران و روشنفکران و چگونگی
شکل گیری این مبارزات خواهیم پرداخت و در پایان
نتایج و تضمینات این جنبش را بررسی خواهیم کرد.
در اینجا برای خوانندگی که بپسندد که بتواند
تلاشها، روزنامه کار، اکثریت را
در باره لهستان مطالعه کرده باشد و با سوسیالیسم
که بعلت آشوب و تحریف موجود در جنبش
برداشته، مگر از لهستان (و اروپای شرقی)
شرق، شاید لازم آید که در این مطلب
آید که مسائل را بطور واضح طرح شده در این مطلب
(رهائی) را در این باره، در جنبش مرسوم بوده
است و در این باره، در این باره، در این باره، در این باره،
از ما که مبارزه با استالینسم درون جنبش
مبارزان را وظیفه خود دانسته ایم و حتی المقدور
علیه جوانب مختلف استالینسم مبارزه کرده و
خواهیم کرد، بتوان انتظار داشت که تاریخی

پیشرفت در راستای تقویت روابط دوستانه‌ی ما، کسترش همکاری عملی ما و پشتیبانی سیاسی آلمان در تلاشهای آن برای صلح صورت گرفته است. ... ماهواره یک آلمان قوی را یک شرط ضروری برای صلح طولانی در اروپا دانسته ایم.

ولی آلمان فاشیستی از همکاری عملی و پشتیبانی سیاسی شوروی صرف نظر کرد و در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ قرارداد با استالین را زیر پا گذاشت و به شوروی حمله کرد. با این ترتیب شوروی نیز وارد همکاری با متفقین و جنگ علیه آلمان شد.

مسئله لهستان در مذاکرات مختلف که بین آمریکا و انگلیس و شوروی در کنفرانسهای مختلف در حین جنگ صورت می گرفت، از مسائل مهم بود؛ بدین ترتیب که از طرفی لهستان در سیستم دفاعی شوروی حلقه‌ی مرکزی را تشکیل میداد و برای شوروی کنترل لهستان یک مسئله‌ی حیاتی بود زیرا که آنرا بصورت راهرویی میدید که همواره برای حمله به شوروی مورد استفاده قرار می گرفت (حمله‌ی ناپلئون و حمله‌ی هیتلر به شوروی). از طرف دیگر غرب هم بسادگی حاضر به از دست دادن لهستان نبود و در آن برای خود منافعی میدید. این خود سر منشأ مسائل مختلف و کشمکش‌های متفاوت در کنفرانسهای مختلف طی جنگ شد.

موضوعی که کار را برای شوروی مشکل ترمی کرد این بود که نیروهای طرفدار این کشور در لهستان بسیار ضعیف بودند. اولاً تحفیه‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ در احزاب کمونیست شدت به حزب کمونیست لهستان ضربه زده بود، تا جائیکه حزب در تابستان ۱۹۳۸، درست در حالیکه فاشیسم روبه اوج خود بود، منحل شد. امری که برای بسیاری از کمونیستهای لهستانی که در این زمان در زندان بصری بودند، قابل یاور نبود. با این ترتیب حزب کمونیست لهستان عملاً دیگر وجود خارجی نداشت. ثانیاً بعد از اشغال لهستان (شرقی) توسط شوروی در ۱۹۳۹ تمام احزاب سیاسی سرکوب شدند. هزاران سوسیالیست دستگیر شدند. در حدود ۱۰۰,۰۰۰ لهستانی تبعید شدند. بعلاوه ۲۵۰,۰۰۰ سرباز اسیر شدند. گرچه تبعید شدگان بعد از حمله‌ی آلمان به شوروی آزاد شدند ولی در این فاصله در حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر از آنها ناپدید شده بودند. این اقدامات با توجه به سابقه‌ی احساسات ضد شوروی لهستانیها (در این باره لنین می گفت: "لهستانیها از روسیه متنفرند، و نه بدون دلیل. ما نمی توانیم قدرت احساسات ملی گرایانه آنها را نادیده بگیریم. انقلاب ما موظف خواهد بود آنها به نرمی فراوان رفتار کند و حتی اگر لازم باشد، اجازه دهد که از روسیه جدا شوند.") موجب شد که نیروهای طرفدار شوروی در لهستان بسیار ضعیف و بی قدرت باشند.

در این میان آمریکا و انگلستان نیز از "دولت در تبعید لهستان" که بعد از حمله آلمان به لهستان مقرر خود را در لندن قرار داده بود، حمایت می کردند. این "دولت در تبعید" ائتلافی از محافظه کاران و سوسیال دمکراتهای راست بود که احساسات ناسیونالیستی توده‌های مردم لهستان تکیه می کرد.

با نزدیک شدن جنگ به پایان خود و اختلافات بین متفقین بر سر لهستان، استالین به فکر ایجاد بدیلی

در مقابل "دولت در تبعید" افتاد. با ورود کامل نیروهای شوروی به لهستان، به ابتکار استالین، کمیته‌ای تحت عنوان "کمیته آزادی ملی لهستان" بوجود آمد که در آن کمونیستها و سوسیالیست‌های چپ دارای نفوذ اصلی بودند و در میان آنها حتی کسانی وجود داشتند که بعد از ۱۹۴۱ زندانها و اردوگاههای کار در شوروی آزاد شده بودند. در ژوئیه ۱۹۴۴ استالین پشتیبانی خود را از این کمیته اعلام کرد. بفاصله یکماه اتفاقی افتاد که کار استالین را آسانتر کرد. در حالیکه ارتش سرخ به سرعت به ورشو نزدیک میشد، در اوت ۱۹۴۴، اضران هوادار "دولت در تبعید" قیام ورشو را علیه آلمانها سازماندهی کردند. ولی ارتش سرخ در آنسوی رود ویستولا در ورشو توسط آلمانها متوقف شد. از طرف دیگر شوروی نیز به هواپیماهای انگلیسی اجازه استفاده از فرودگاههای خود را جهت کمک رسانی به ورشونداد. با این ترتیب قیام ورشو بعد از بیش از دوماه مقاومت شکست خورد و نازیها ورشو را تقریباً با خاک یکسان کردند. این امر بیش از پیش به احساسات ضد شوروی در لهستان دامن زد.

چند ماه بعد در ژانویه ۱۹۴۵ ارتش شوروی وارد ورشو شد و یکماه بعد در ماه فوریه کنفرانس یالتا با شرکت چرچیل، روزولت و استالین برگزار شد. در این کنفرانس یکبار دیگر لهستان مسئله اصلی کنفرانس را تشکیل میداد. استالین فقط با استقرار دولتی که نسبت به شوروی رفتاری دوستانه داشته باشد توافق داشت. بالاخره در این کنفرانس توافق شد که دولتی که توسط ارتش سرخ در لهستان بر سر کار آورده شده بود شامل افراد مورد حمایت "دولت در تبعید" نیز بشود و سپس انتخابات آزاد را برگزار نماید.

سازش در مورد سایر کشورهای اروپا، قبلاً صورت گرفته بود. چرچیل درباره‌ی گفتگوی اکتبر ۱۹۴۴ خود با استالین می گوید:

"... من گفتم، اجازه دهید راجع به اموردن کشورهای بالکان صحبت کنیم. ارتشهای شمار رومانی و بلغارستان هستند. ما در آنجا دارای منافع، افراد و ماوریتها هستیم. ... تا آنجا که به بریتانیا و شوروی مربوط میشود، برای شما چطور است که ۹۰ درصد کنترل بر رومانی در دست شما باشد و ما در یونان ۹۰ درصد از حق را دارا باشیم و یوگسلاوی هم پنجاه - پنجاه؟ در حالیکه این ((برای استالین)) ترجمه میشد، روی کاغذ نوشتیم:

رومانی

روسیه	۹۰ درصد
دیگران	۱۰

یونان

بریتانیای کبیر	۹۰
روسیه	۱۰

یوگسلاوی

۵۰-۵۰

مجارستان

۵۰-۵۰

بلغارستان

۷۵ درصد

روسیه

۲۵

دیگران

و بدون محاکمه اعدام شدند.

بهرترتیب با عدم وجود یک حزب منسجم طبقه‌ی کارگر (همانطور که قبلاً ذکر شد حزب کمونیست لهستان در تصفیه‌های استالینی شدیداً لطمه دید. بهنگام انحلال آن در سال ۱۹۳۸، تمام کمونیستهای لهستانی مقیم شوروی دستگیر و تیرباران شدند. اولین قربانی این جنایت آدلف وارسکی، پیش‌کسوت ۷۱ ساله‌ی جنبش کارگری، دوست‌لنین و روزا لوکزامبورگ بود که چند سال بود فعالیت سیاسی را بکنار گذاشته بود). در لهستان، در مقایسه با احزابی مثل احزاب کمونیست یوگسلاوی و مجارستان و رومانی که مجموعاً بیش از ۷ میلیون عضو داشتند و قدرت سیاسی به سهولت بیشتری در دست‌رسان قرار داشت، عملاً طبقه‌ی کارگر لهستان در تسخیر قدرت سیاسی شرکت نداشت. حتی متعذرین کنونی رژیمهای اروپای شرقی، مثل فداثیان خلق (اکثریت) بناچار بطور گذرا از کنار این مسأله عبور میکنند و مثلاً کار اکثریت شماری ۸۷ در حالی که در طول مقاله فقط اشاره به "رهایی لهستان از یوغ فاشیسم" توسط "نیروهای ارتش خلقی لهستان" ((۱)) و ارتش سرخ" کرده است، ناگهان مینویسد: "بعد از انقلاب ((۲)) لهستان..." حال این انقلاب (که طبعاً می‌باید سوسیالیستی بوده باشد) چگونه صورت گرفته است، طبقه‌ی کارگر توسط کدام تشکلهای سازمانهای خود در تسخیر قدرت شرکت کرده است مسائلی هستند که هیچ کجا پاسخ داده نشده‌اند. تمام واقعیتهای در فوق یاد شده حاکی از این هستند که آنچه را در لهستان اتفاق افتاد بهیچوجه حتی آغاز یک انقلاب سوسیالیستی (که بناچار می‌باید توسط پرولتاریای آگاه به منافع تاریخی خویش انجام پذیرد) نمیتوان نامید، مگر اینکه اینکار توسط ارتش کشورهای دیگر قابل انجام باشد! که گویی در منطق گرایشاتی که شوروی و اروپای شرقی را بنوعی سوسیالیستی (و یا در حالت دیگر این تعریف، دولت کارگری!) میدانند و یا آنها را در زمان استالین سوسیالیستی میدانستند، چنین امری (یعنی برقراری دولت سوسیالیستی بدون شرکت پرولتاریا) امکان پذیر است.

بهررو "انقلاب" در لهستان بدینگونه انجام گرفت. لیکن، گرچه بقدرت رسیدن با ملاح حزب کمونیست و یا آنچه که بعدها "حزب متحد کارگران لهستان" نام گرفت، فقط توسط ارتش شوروی ممکن گردید، ولی این بخودی خود توضیحی کافی برای در قدرت ماندن رژیم با ملاح سوسیالیستی در لهستان نیست. زیرا مسلماً بدون پشتیبانی بخش قابل توجهی از مردم این رژیم نمیتوانست قدرت را تحکیم و تداوم بخشد.

وضعیت اقتصادی

بعد از کسب قدرت، رژیم جدید دست به اقدامات مختلف اجتماعی زد که در بهبود اوضاع زندگی مردم موثر بود. باید در نظر داشت که در آن دوران لهستان کشوری بود عقب مانده با

... سکوت کونا هی برقرار شد. بعد او مداد آبی خود را برداشت و علامت مثبت بزرگی روی کاغذ زد و بیا داد... (چرچیل، تاریخ جنگ جهانی دوم جلد ۴)

ولی بعد از بازگشت چرچیل و روزولت، معلوم شد که استالین قصد اجرای قرار مذکور را ندارد و اصرار دارد که بحث درباره دولت لهستان را به "اشخاصی که نظر دوستانه‌شان نسبت به اتحاد شوروی رادر عمل نشان داده اند و می‌توانند صدقانه و صمیمانه، با اتحاد شوروی همکاری کنند" محدود کند (مکاتبات استالین با چرچیل، جلد ۱). این موجب اعتراض چرچیل و روزولت شد، ولی استالین حاضر به عقب نشینی نبود و در پیامی بتاريخ ۲۴ آوریل خطاب به چرچیل و ترومن (که بعد از مرگ روزولت جانشین وی شده بود) متذکر شد:

"اوضاع دیگری که باید مد نظر قرار گیرد، اینست که لهستان دارای مرز مشترک با شوروی است. که در مورد بریتانیای کبیر با آمریکا چنین نمیتوان گفت... مشهود است که شما موافق نیستید که اتحاد شوروی درخواست خود مبنی بر وجود یک دولت دوست در لهستان، محقق است، که اتحاد شوروی نمیتواند با وجود یک دولت متخاصم در لهستان موافقت کند... من نمیدانم که آیا در یونان یک دولت واقعاً نماینده‌ی مردم مستقر شده است یا خیر، و این که دولت بلژیک واقعاً دمکراتیک است یا خیر. اتحاد شوروی بهنگام تشکیل این دولتها مورد مشورت واقع نشد. اتحاد شوروی نیز مدعی حق مداخله در این مسائل نشد، زیرا از میزان اهمیت بلژیک و یونان برای امنیت بریتانیای کبیر مطلع است. نمی‌فهمم چرا در بحث درباره‌ی لهستان هیچ کوششی برای در نظر گرفتن منافع اتحاد شوروی نیز از نقطه نظر امنیتی انجام نمیشود." (مکاتبات استالین با چرچیل جلد ۲) - تاکید زماست.

با اینترتیب قابل توجه است که استالین چگونه به گذشت خود در مورد یونان و بلژیک (که در هر دوی آنها نیروهای مقاومت شدیداً سرکوب شدند فقط در یونان نیروهای انگلیسی بسیار کشتار بیش از ۱۳ هزار کمونیست قیام آنها را سرکوب کردند) اشاره میکند تا در لهستان امتیاز لازم را بگیرد. در ضمن این کشمکشهای دیپلماتیک برای کسب آزادی عمل" که چرچیل در مورد یونان بدست آورده بود، به ارتش شوروی و نیروهای انتظامی دستور داده شد که نابودی فعالیت‌های بخشهای مقاومت ضد نازی را، که غیر کمونیست بودند، در دستور کار خود قرار دهند. برای این امر روشهای مختلف بکار گرفته شد. از جمله این روشها این بود که رهبران اصلی سیاسی و نظامی مقاومت توسط مقامات نظامی شوروی به گفتگوهای دواستنه دعوت شدند و حتی سلامت و امنیت آنها تضمین شد. وقتی آنها به محل ملاقات رسیدند همگی دستگیر و به زندانهای مسکو منتقل شدند. چند ماه بعد دادگاه نظامی شوروی آنها را به جرم ارتشکاری علیه ارتش شوروی به ۱۰ سال زندان محکوم کرد. رهبران محلی مقاومت نیز دستگیر

کرد که:

باید کاملاً بوضوح بیان شود که طی سالهای ۷۰-۱۹۶۶ لهستان دارای پائین ترین آهنگ افزایش حقوق واقعی در میان تمام کشورهای کومکون بود ... حقوق واقعی گروههایی از کارگران حتی نزول کرد.

(روزنامهی تریبونا لودو، ۱۵ فوریه ۱۹۷۱)

با این ترتیب بود که در حقیقت لهستان وارد اولین بحران جدی خود شد. البته در سال ۱۹۵۶ نیز شورشی توده‌ای علیه حکومت رخ داده بود که منجر به زوی کار آمدن گومولکا (نمایندهی لهستان در کنفرانس مؤس کمیونفرم در سال ۱۹۴۷ که در سال ۱۹۴۸ مغضوب واقع شد و از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۶ را در زندان بسر برد) شد. رژیم حاکم در سال ۱۹۵۶ از نظر اجتماعی و اقتصادی توان آنرا داشت که بسادگی ناراضیاتی را ریشه‌کن سازد و چنین کرد. ولی ساله در آغاز دهه ۱۹۷۰ بسیار جدیتر از این بود. جنبش توده‌ای سال ۱۹۷۰ بدنبال افزایش قیمت مایحتاج غذایی آغاز شد و در ادامه‌ی خود دارای خواسته‌های مختلف سیاسی شد (وقایع ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ را بعداً بررسی خواهیم کرد) و چنان وسعتی یافت که کمیته‌ی مرکزی حزب در دسامبر ۱۹۷۰ گومولکا را از کار برکنار کرد و ادواره‌گیرک را بجای وی منصوب نمود. مساله‌ی مهم و بسیار قابل توجه در اینجا اینست که گومولکا در حقیقت بخاطر اقدام به اجرای یک رشته اصلاحات اقتصادی (که برنامه‌ی اقتصادی جناح گیرک بود) جنبش را دامن زده بود و گیرک در حقیقت در حالتی بقدرت رسیده بود که می‌باید مخالف برنامه‌ی جناح خود عمل میکرد.

در این شرایط، همچنانکه گفته شد از طرفی ترتیبات بنیادی نظام صنعتی مولد هرج و مرج اقتصادی بود؛ از طرف دیگر کشاورزی با مشکلات مختلف روبرو بود. اولاً بخش خصوصی در کشاورزی غالب بود (با مالکیت حدود ۸۰ درصد از زمین ها)، ثانیاً تقسیمات کوچک زمین (در سال ۱۹۷۰، ۳۰ درصد زمینهای کشاورزی کمتر از ۳ هکتار را تشکیل میدادند) باعث اتلاف منابع کشاورزی میشد زیرا روشهای پیشرفته و مکانیزه کشاورزی قابل اجرا بر روی چنین تقسیمات کوچکی نبودند.

به این ترتیب اولاً در زمینه‌ی صنعت، حزب به رهبری گیرک قادر به اجرای برنامه‌ی خود نبود و ثانیاً در زمینه‌ی کشاورزی نیز هرگونه تلاش برای اشتراکی کردن زمینها میتواند منجر به شورشی دهقانی و بحران غذایی در شهرها شود بدون اینکه تولید کشاورزی در کوتاه مدت بالا برود.

بنابراین هیأت حاکمه‌ی لهستان به تقلید از سیاست جدید شوروی در آن سالها که شروع به دریافت اعتبار از غرب و گسترش روابط تجاری غرب و شرق کرده بود، بغرب روی آورد. در این دوران، سرمایه‌گذاری با استفاده از اعتبار خارجی در لهستان شروع شد. بطور خلاصه

بیکاری در شهرها و جمعیت فراوان در روستاها، رژیم جدید برای بقدرت رسیدن اقداماتی از قبیل اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع را در دستور کار خود قرار داد و با این ترتیب موفق به جلب حمایت توده‌ی قابل توجهی از مردم شد.

اقدام به صنعتی کردن وسیعتر کشور، راه برای ایجاد اشتغال، رشد اقتصادی و بالا رفتن سطح زندگی گشود. با این ترتیب طی سالهای ۱۹۴۵ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ لهستان سیر گذار از یک کشور بالنسبه عقب مانده به یک کشور صنعتی را می‌پیمود. این روند باعث بیهود واقع شدن در اوضاع مادی، اجتماعی و فرهنگی توده‌ی مردم در شهر و روستا شد. بدین ترتیب بسیاری از مشکلات گذشته مثل بیکاری، پر جمعیت بودن روستاها و غیره بر طرف شد و لهستان رشد سریع اقتصادی را در پیش گرفت. ولی سیستم تولیدی - اجتماعی (که تحلیل درباره‌ی آنرا همچنانکه قبلاً نیز اشاره شده است، به بحثی دقیق و همه جانبه‌تر موقوف کرده‌ایم) دیگر رسالتی بیش از این، یعنی صنعتی کردن کشور (و بالتبع پیشرفتهای ناشی از آن) نداشت. روندی که در دهه ۱۹۶۰ بتدریج آغاز شد، آن روندیست که اوضاع کنونی لهستان در آن ریشه دارد.

بحران ۱۹۷۰

سیاست برنامه‌ریزی از بالا (بدون هرگونه شرکت طبقه‌ی کارگر چه در برنامه‌ریزی تولید و چه توزیع) در دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت و تا ۱۹۷۰ کار بجایی رسیده بود که اقتصاد لهستان در آستانه‌ی ورشکستگی بود. انبوهی از کالاهای مختلف بی مصرف و غیر قابل فروش از کارخانه‌ها به انبارها منتقل میشدند. در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۷۰ ارزش کل موجودی اینگونه کالاهای به رقم عظیم ۵۰۰ میلیارد زلوتی (هر ۱ دلار معادل بیش از ۳۰ زلوتی است) یعنی برابر نیمه‌ی ارزش درآمد ناخالص ملی آن سال رسیده بود. از طرف دیگر این برنامه‌ریزی دارای ایرادات دیگری نیز بود. کورون و مادرلوسکی، دو سوسیالیست لهستانی که اکنون در رهبری جنبش کارگری - روشنفکری قرار دارند در "نامه‌ی سرگشاده به حزب" خود در سال ۱۹۶۵ مینویسد:

"برنامه‌ی سرمایه‌گذاری ((ارائه شده از جانب دولت)) بمعنای افزایش میزان سرمایه‌گذاری به معادل ۲۰ درصد از ((کل)) درآمد ملی است ... ما به تجربه میدانیم که تحقق این برنامه‌ی سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاریهایی به مراتب بیش از میزان پیش‌بینی شده را ایجاب خواهد کرد. این بدین معناست که باید دستمزدها حداقل لازم اجتماعی پائین تر برده شود تا "مانع تورم" پشت سر گذاشته شود."

مسئله این بیان از نظر بسیاری اغراق آمیز و خصمانه تلقی میشود. ولی قابل توجه است که در فوریه ۱۹۷۱ دفتر سیاسی حزب ادعای

دهمی ۷۰ وارد یک دوران شکوفایی کاملاً غیرمنتظره شد و در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۱ که شکوفاترین دوران اقتصادی در غرب (در ۲۰ سال قبل از آن بود، به اوج آن رسید. در این سالها مطابق معمول آنچه انجام نمیشد برنامه‌های ۵ ساله بود. میزان سرمایه‌گذاری بین ۱۹۷۵-۱۹۷۱ تقریباً دو برابر هدف برنامه بود. در حالیکه هدف برنامه برای افزایش تجارت خارجی ۵۵ درصد قرار داده شده بود، این مقدار در مجموع ۵۰۰ سال بیش از ۲۵۰ درصد افزایش یافت. واردات از غرب در سال ۱۹۷۱ ۵۰ درصد و در سال ۱۹۷۲ ۸۰ درصد افزایش یافت.

ولی خرید سریع مواد اولیه، استفاده از کلیه کارگران ماهر، قروض سنگین از بانکها در سطح جهانی باعث بالا رفتن قیمت کالاهای و نرخ بهره در سال ۱۹۷۳ شد و با سه برابر شدن قیمت نفت اوپک، شکوفایی جای خود را به بزرگترین رکود طی ۳۵ سال داد. در نتیجه سرمایه‌گذاریها و درصد اشتغال نزول کرد، بازار محدود شد و تورم در سطح بالایی باقی ماند.

برای لهستان این بمعنای بالا رفتن قیمت مواد اولیه و قطعات پیش ساخته صنعتی بود. فشار افزایش قیمت و قستی بیشتر شد که شوروی نیز قیمت نفت خود را تدریجاً بالا برد. بحدی که تا ۱۹۷۵ قیمت آن ۱۳۰ درصد افزایش یافت. این عوامل باعث کسری موازنه‌های پرداختها بمبلغ ۷,۱۹۸ میلیون زلوتی در سال ۱۹۷۴ گردید.

علاوه بر این مقدار کسری موازنه‌های پرداختها، موعد پرداخت بسیاری از وامهای لهستان به غرب در حال فرا رسیدن بود. در حقیقت یک علت مهم برای کسری موازنه‌های پرداختها این بود که در سال ۱۹۷۴، ۱۳ درصد از صادرات لهستان بجای ایجاد موازنه با واردات صرف پرداخت وامها میشد. این رقم در سال ۱۹۷۵ به ۲۵ درصد رسیده بود. علاوه بر این تورم در غرب باعث افزایش قیمت واردات نیز بود که این خود بر میزان پرداختهای لهستان میافزود. در مقابل این انتظار که افزایش تورم در غرب موجب رقابت‌انگیزتر شدن کالاهای لهستانی بشود، و از این طریق تغییر قابل توجهی در صادرات بدهد، برآورده نشد.

علت این امر یکی از ایرادات اساسی اقتصاد لهستان (و در حقیقت سایر رژیمهای اروپای شرقی) و یکی از وجوه مشخصه آنست و در هر تحلیل اساسی از نظام تولیدی میبایست در نظر گرفته شود. این وجه مشخصه، تولید بی مصرف است که در بالا بیان اشاره شد. در واقع هم مواد خام و هم ظرفیت صنعتی در این مورد بهدر می‌رود. بعنوان مثال مطابق آمار دهی ۶۰ در صنعت الکترومکانیک ۵۸ درصد ظرفیت آن بکار گرفته میشد، در حالیکه استفاده از ظرفیت کامل فقط در این صنعت میتوانست درآمد ملی را بمیزان قابل توجهی بالا ببرد. جنبه دوم این موضوع مسأله تولید کالاهای بی مصرف است که بسیار گسترده است. مثلاً ارزش کالاهای تولید شده بی مصرف صنعتی فقط در سال

روند برنامه‌ریزی شده عبارت بود از: واردات وسایل تولید مدرن برای بخشهای بزرگتری از اقتصاد، تولید زیاد، صادرات بفریب و بیاد پرداخت وام، دریافت وام جدید، رشد اقتصادی ضمن اینکه، تدریجاً اصلاحاتی در موسسات مختلف، بخصوص بخشهای صادراتی انجام میشد، و از افزایش حقوق واقعی کارگران برای بالا بردن بارآوری کار و اجرای روشهایی از قبیل قطعه‌کاری (*). روزگاری و پادشاهای مختلف استفاده میکردید. این سیاستی بود که در صنعت در پیش گرفته شد. در کشاورزی نیز در مارس ۱۹۷۱ عرضه علوفه به کشاورزان افزایش یافت و دولت برای خرید گوشت، روغن حیوانی و شیر قیمت بیشتری پرداخت. در ضمن در آوریل همان سال فروش اجباری کالا به دولت لغو گردید، مالکیت کامل بیش از یک میلیون دهقان بر زمینها تثبیت شد، خدمات کامل بهداشتی برای خانواده‌های دهقانان بطور خصوصی فراهم شد و تغییرات اساسی در مالیات زمین قبول داده شد. همچنین مقرر شد که دهقانان بپیر در مقابل دریافت حقوق بازنشستگی، زمینهاشان را به صندوق دولتی انتقال دهند که این صندوق حق داشت آنها را علاوه بر مزارع اشتراکی در اختیار بارآورترین کشاورزان خصوصی نیز قرار دهد.

به این ترتیب با اجرای این برنامه‌ها، اقتصاد لهستان دارای جهت‌گیری کاملاً نوین شد. نگاهی به آمار دولتی در مورد میانگین رشد تولید کالاهای مصرفی نسبت به کالاهای تولیدی بخوبی این امر را نشان میدهد: این رقم برای سالهای ۱۹۶۱-۶۵، ۶۷/۳ درصد؛ برای ۷۰-۱۹۶۶، ۷۰/۲ درصد؛ و برای ۷۱-۴، ۹۵/۳ درصد است. از طرف دیگر آمار دولتی مربوط به افزایش درآمد واقعی حاکی از این امر هستند که سرشار دهی ۱۹۶۰، حقوق واقعی ۲۰ درصد افزایش یافت، در حالیکه همین رقم فقط در سال اول دهی ۱۹۷۰، ۴۰ درصد بود. بنابراین طی ۵ سال اول دهی ۱۹۷۰ هم اقتصاد لهستان و هم سطح زندگی کارگران بسیار بالا رفت. این پیشرفتهای اقتصادی چگونه حاصل شد؟

در اجرای برنامه‌ای که بطور خلاصه در فوق یاد شد، لهستان با وامهای کم بهره شروع به واردات صنایع از غرب کرد. و البته واردات صنایع بسیار مقرون بصرفه بود زیرا ایجاد کارخانه‌های مشابه در خود لهستان چه از نظر مدت زمان و چه مخارج قابل مقایسه با کارخانه‌های وارداتی نبودند. بعنوان مثال ایجاد دو سردخانه‌ی ساخت آمریکا، یکسال بطول انجامید، حال آنکه پروژه‌های مشابه لهستانی بین ۲ سال الی ۳۲ ماه بطول می‌انجامیدند.

در سال ۱۹۷۶، ۴۳ درصد از وسایل تولیدی صنعتی را وسایلی تشکیل میدادند که در ظرف ۵ سال قبل از آن وارد شده بود. باین ترتیب تکنولوژی پیشرفته امکان افزایش صادرات را بالا میبرد و از طرف دیگر دوره‌های سرمایه‌گذاری را کوتاه‌تر میکرد. اقتصاد لهستان بدین منوال در اوایل

۱۹۷۴ بر ۱۱/۲۲۱ میلیون زلوتی بالغ میشد. بر این مبنی اقتصاد لهستان یکبار دیگر در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ وارد بحران شد و یکبار دیگر افزایش قیمت ما به محتاج غذایی توسط دولت باعث اعتصابات وسیع کارگری برای خواستههای اقتصادی و سیاسی گردید. برای این اساس، کسری موازنه‌ی پرداختها در برنامه‌ی ۵ ساله‌ی ۱۹۸۰-۱۹۷۶ قابل اغماض نبود و به این خاطر برنامه‌ریزان رژیم بر کاهش واردات به میزان کمتر از صادرات تاکید کردند. ولی جهت گیری اقتصاد لهستان در رابطه با صادرات به بازارهای غرب عملاً امکان اجتناب از چنین تصمیمی را از این برنامه‌ریزان سلب میکرد، زیرا افزایش صادرات (که در برنامه ۱۵/۵ درصد پیش‌بینی شده بود و واردات ۹/۴ درصد) نه در کنترل ایشان بلکه منوط به قانون عرضه و تقاضا در بازارهای غرب میشد. لازمی تکمیل پروژه‌های ناتمام باقیمانده از برنامه‌ی قبل خرید مواد و قطعات از خارج بود. و به این ترتیب بود که واردات در ۳ ماه اول ۱۹۷۶ ۱۹ درصد افزایش یافت. از طرف دیگر روشن است که تکیه به صادرات برای بازپرداخت وامها و تامین واردات، عملکرد اقتصاد لهستان را بیش از پیش وابسته به نوسانات اقتصادی غرب میکرد.

زمینه‌های اقتصادی بحران کنونی

مجموعه‌ی عواملی از قبیل قرار داد با آمریکا در سال ۱۹۷۵ برای خرید غلات بمدت ۵ سال با پرداخت به ارز (این قرارداد اجباری ناشی از عدم توانایی شوروی در تحویل غلات به لهستان بود که منجر به تحریم دوماه‌ای لهستان از جانب آمریکا شد). تکمیل پروژه‌های ناتمام و پروژه‌های جدید و مرتبط ساختن صادرات با بازپرداخت وامها و غیره، همراه با رکود مجدد اقتصادی در غرب، سبب شد که لهستان کمابیش همان سیر اقتصادی را ادامه دهد. بنابراین یکبار دیگر با نزدیک شدن موعد بازپرداخت وامها و رکود اقتصادی در غرب در سال ۱۹۸۰ لهستان با بحران اقتصادی دیگری مواجه شد. البته در تشدید این بحران جدید عواملی فرعی نیز نقش داشته‌اند. اولاً زهنگام اوجگیری بحران اخیر (آخر بهار ۱۳۵۹) و کوشش دولت برای افزایش رسمی قیمت مواد غذایی (برای سومین بار در دهه‌ی اخیر) که منجر به موج اعتصابات و مبارزات کارگری شد، وام لهستان به کشورهای خارجی به میزان ۲۴ میلیارد دلار افزایش یافته است (البته برخی منابع آنرا ۲۸ میلیارد دلار ذکر کرده‌اند) ولی رقم ۲۴ میلیارد با توجه به محاسبات مختلف صحیح تر بنظر میرسد) که همین رقم بعنوان مثال در اوت ۱۹۸۰ - مرداد گذشته - ۱۹ میلیارد دلار بود (رجوع کنید به رهایی شماره‌ی ۴۵). ثانیاً در اثر سیل، کشاورزی غلات و سیب زمینی با ضرر زیادی مواجه شده است. ثالثاً بالا رفتن نرخ بهره در غرب دهها میلیون دلار به وامها

بهررو آنچه مسلم است اینست که این بحران فعلاً در جهت برطرف شدن قرار ندارد. از ۲۴ میلیارد دلار وام لهستان به کشورهای خارجی، در حدود ۱۲ میلیارد دلار آن در سال ۱۹۸۱ (سال جاری مسیحی) و ۱۹۸۲ لازم البرداشت است. علاوه بر این در حال حاضر بیش از ۸۰ درصد (و مطابق برخی آمار ۹۰ درصد) از درآمد سالانه‌ی حاصل از صادرات لهستان صرف بازپرداخت اصل و فرع این وامها میشود. مطابق جدیدترین اخبار، تلاشهای دولت برای کاهش مخارج دولت منجر به معوق ساختن بیش از ۲/۵ میلیارد دلار از سرمایه‌گذاریهای که از آنها انتظار نتیجه سریع شمرعفت، شد و این مساله موجب خطر پیدایش بیکاری شده است. قبل از این نیز صنایع اتومبیل سازی ورشو ۱۰۰۰۰ نفر را به علت کمبود قطعات یدکی از کاربرکنار کرده بود. این در حالی است که اشتغال یکبار در اقتصاد لهستان امری تضمین شده است. با این مشکلات اگر تورم ۱۵ درصد (مطابق آمار غربی) و کاهش ۲ درصد در تولید با خالص ملی (در این مدت که از بحران اخیر میکرد)، مشکل شدن اخذ وام از بانکها و دول غربی به علت خطر عدم بازپرداخت، موقع (قابل توجه است که بخش اعظم وامها به بانکها و دولتهای غربی است. شوری اخیراً یک وام معادل ۱/۱ میلیارد دلار به لهستان داد) و مشکلات متعدد سیاسی نیز افزوده شود، عمق بحران قابل درک خواهد بود.

ادامه دارد

(*) برای توضیح در این مورد به یادآوری مقوله‌ی "موج اعتصابات کارگری در لهستان" در رهایی شماره‌ی ۴۵ رجوع شود. ضمن اینکه از این فرصت برای تمحیص اشناهی در آن یادآوری استفاده میکنیم و آن اینکه کتاب ذکر شده نوشته‌ی یک کمونیست مجارستانی است و به لهستانی.

مبارزه بخاطر...

الیم "تقلیل میابد: نوعی دیگر از دیکتاتور، از وابستگی، و از سلطه امپریالیسم و بالاخره کلام آخر آنکه مبارزه دموی-کراتیک با جهت گیری سوسیالیستی، درعمل یعنی جلوگیری از تثبیت هر یک از جناحهای قدرت، یعنی دامن زدن به انواع و اقسام مبارزات دموکراتیک و طبقاتی، یعنی کمک به تشدید تضادهای موجود، یعنی افتاء ماهیت و جنایات همه دست اندرکاران قدرت...

و اگر با چنین دیدی به مبارزه دموکراتیک نگاه کنیم خواهیم دید که چشم انداز انقلاب سوسیالیستی - با آنکه ادعان داریم که در دوقدمی ما نیست - انقدرها هم که از پیام نوشته فوق برمیاید در افق های غیرقابل دسترسی قرار ندارد. حرکات اجتماعی شدید، قیام ها و انقلابهای سیاسی در مدت زمانی بسیار کوتاه تر از آنچه تصور میروود، جامعه را بسوی تعیین تکلیف نهائی سوق خواهد داد.

قصاص و...

و مقتول (هیچکدام مسلمان نیستند با وزن غیر مسلمان ، نصف مرد غیر مسلمان است . مرتجعین جمهوری اسلامی میخواهند که تفکر قرون وسطائی خود را به پیروان ادیان دیگر نیز تحمیل کنند . ماده ۳۳ در مبحث " شهادت " چنین میگوید :
الف - قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود .
ب - قتل شبه عمد و خطا با شهادت دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دوزن عادل جایز می شود .
مر عادل و قسم مدعی ثابت می شود .
روشن تر اینکه در مورد قتل عمد ، شهادت دو مرد عادل لازمست و لا غیر . یعنی که شهادت یک مرد عادل در کنار شهادت حتی چندین هزار زن عادل برای اثبات وقوع قتل عمد ، کافی نیست . اما در مورد قتل های شبه عمد و خطا ، شهادت دو مرد عادل مساویست با شهادت یک مرد عادل و دو زن عادل (یعنی یک مرد و دوزن یا دو نصف مرد) . از طرف دیگر ، بر اساس همین ماده ، شهادت دو زن عادل دارای ارزشی معادل با قسم مدعی می باشد .

مسئله فقط این نیست که مقررات مـردون دوران توحش و بربریت همچون تف سربالا بـسر صورت تهیه کنندگان و تصویب کنندگان مرتجعین آن خواهد ماسید و بحکم قانون تکامل جامعه ، امکان تحقق نخواهد یافت و چون کودکی مسرده بدنیا خواهد آمد ، مسئله اساسی برای زنان و مردان آگاه و نیروهای انقلابی و مترقی از هم اکنون اینست که به کوتوالان ارتجاع ، اجازه ندهند که به ستم مضاعف نسبت به زنان ایرانی ، ابعاد جدید و هولناکی ببخشند و تجارت این رادر خود بیابند که ارزش انسانی نیمی از مردم کشور را اینچنین و قبحانه مورد تحقیر قرار دهند .

گزارشی از يك تظاهرات موضوعی

در راستای فعالیت های دانشجویی و دانش آموزی و در جهت بازگشایی دانشگاه ، دوتظاهرات از جانب بخشهای دانشجویی و دانشجویی سازمان در تهران برگزار شد .
تظاهرات اول در روز دوشنبه ۵۹/۱۰/۲۲ در ساعت ۳ بعد از ظهر با شعار اتحاد ، مبارزه ، پیروزی از بیچ شمیزان (تقاطع انقلاب و شریعتی) آغاز گردید . تظاهر کنندگان با جلب توجهی مردم به خود و با شعارهای :
● گشایش دانشگاه ، بنفع زحمتکشان ، علیه امپریالیسم
● دانشجوی زندانی ، فرزند زحمتکشان ، آزاد باید گردد
● بیست سوم دیماه ، بیاری توده ها ، گشایش دانشگاه ، تکرار باید گردد
● در سنکر مدارس ، هم درس هم سیاست مردم بما ملحق شوید
● اتحاد ، مبارزه ، پیروزی
● تعطیل دانشگاه ، بنفع امپریالیسم ، علیه زحمتکشان
● هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان حامی سرمایه دار

در طول خیابان انقلاب بسمت میدان فردوسی به حرکت درآمدند . در پشاپیش تظاهر کنندگان پلاکارت بزرگی با شعار " دانشگاه ، سنکر زحمتکشان گشوده ، باید گردد " قرار داشت . علاوه بر شعارهایی که از طرف تظاهر کنندگان عنوان میشد ، پلاکارت هایی نیز با این مضمون در دست رفقای شرکت کننده در تظاهرات بود :

● در مبارزه برای بازگشایی دانشگاه ها دانشجویان را حمایت کنید !
● مردم مبارز ایران ! به صفوف دانشجویان پیوندید و با شعار " دانشگاه آزاد باید گردد "
● در راه بازگشایی مجدد دانشگاه ها مارا یاری کنید
● حاصل جنگ فعلی ، سرمایه دار غنی تر ، زحمتکشان فقیرتر
● دانشگاه ، دانشگاه سنکر زحمتکشان آزاد باید گردد

در ساعت ۳/۲۵ دقیقه در نزدیکی میدان فردوسی عده ای اوباش معلوم الحال به صف تظاهر کنندگان حمله نمودند ، رفقای که در صف عقب تظاهرات حرکت مینمودند ، در مقابل آنان ایستادگی نمودند و رفقای دیگر متفرق شدند . بر اثر درگیری در میدان فردوسی ۳ تن از رفقا مجروح شدند .



در همان روز بدنبال تظاهرات ، راهپیمایی دیگری نیز از ساعت ۴ از پشت پارک دانشجویی و تئاتر شهر در چهار راه مصدق آغاز گردید . تظاهر کنندگان با حمل پلاکارت های :
● دانشگاه آزاد ، بنفع زحمتکشان ، علیه امپریالیسم
● دانشجوی زندانی ، فرزند زحمتکشان ، آزاد باید گردد
● بیست سوم دیماه ، بیاری توده ها ، گشایش دانشگاه ، تکرار باید گردد
● در سنکر مدارس ، هم درس هم سیاست مردم بما ملحق شوید
● اتحاد ، مبارزه ، پیروزی
● تعطیل دانشگاه ، بنفع امپریالیسم ، علیه زحمتکشان
● هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان حامی سرمایه دار

هفته نامه
رهائی
نشریه
سازمان وحدت کمونیستی

مسائلی دانشگاه ها (و همچنین مجرم کردن حمله ای اوباش به تظاهرات میدان فردوسی) به راهپیمایی خود ادامه دادند . این راهپیمایی اعتراضی در سه راه جمهوری به پایان رسید ، در طول این تظاهرات ،
● اعلامیه ها و تراکت های مختلف پیرامون مسائلی بازگشایی دانشگاه ها و دعوت به تظاهرات به مناسبت سالروز بازگشایی دانشگاه ها پخش گردید .

یک نیروی خطرناک برای خودبه مردم نشان دادند و وجود هزاران نفر از توده های غیر سازمانی در جلو دانشگاه تهران در ۲۳ دیماه و حمایت بیدریغ مردم از دانشجویان در زدوخوردهای خیابان جمهوری، نشان داد که بسیاری از مردم نه یک نیروی بی تفاوت، بلکه در تداوم مبارزه سیاسی از مدافعین نیروهای انقلابی محسوب میگردند. ترس رژیم از حرکت برای آزادسازی دانشگاه و تبلیغات مداوم رادیو و تلویزیون پیرامون "توطئه چپ" به تراز هرگونه افشاکاری مستقیم، مسئله با زگشائی دانشگاهها را بعنوان مسئله ای مهم در اذهان عمومی مطرح نمود.

جناح دیگر حاکمیت یعنی "لیبرالها" نیز، موضع واقعی خویش را بنمایش گذاشتند: "میزان" لزوم مقابله با "توطئه" و ایجاد جو انتقاد سازنده را مطرح نمود و "دفتر هماهنگی همکاریهای مردم با رئیس جمهور" موقعیت را برای مبارزه در راه بازگشائی دانشگاهها تا مناسب تشخیص داد. اما مثال بنی صدر که خود در اول اردیبهشت در راه فوجی از لومینها به دانشگاهها حمله کردند و انقلاب فرهنگی خود را عظیم تر از انقلاب فرهنگی چین تصور مینمودند، و در همین اواخر در مبارز تعطیل دانشگاهها ناله سرمیدادند! چنان در مقابل این حرکت خود را باختند که حتی بر آن متصور نیست. آنان با زدن راورونه زدند و حرکت نیروهای مبارز را تخطئه کردند. شاید هزاران اعلامیه و تراکت نمیتوانست به اندازه یک حرکت نقاب از چهره آزادخواهان کاذب بردارد. عملکرد اجتماعی بیش از هر چیز افشا کننده است.



اما ضعف تظاهرات ۲۳ دیماه نداشتن یک تاکتیک درست دفاعی بود. از قبل قابل پیش بینی بود که تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران یک امکانپذیر نیست و یا اگر صورت بگیرد، صدها کشته و زخمی خواهد گذاشت. از اینرو لازم بود که تاکتیک مناسبتری، مناسبتر از شرکت از قبل پیش بینی نشدهی بخشی از هواداران سازمانهای مختلف در تظاهرات، در نظر گرفته شود.

گرفته میشد، کار تبلیغی و بسیجی کافی برای سه شنبه صورت نگرفته بود و تازه بسیاری از مردم عادی حاضر در مقابل دانشگاه از تظاهرات در خیابان جمهوری مطلع نبودند و تا دیروقت در مقابل دانشگاه منتظر حرکت یا برنامه ای از جانب نیروهای دانشجویی و دانش آموزی بودند. حتی بعد از حدود یک ساعت زدو خورد در خیابان جمهوری، بسیاری از آن مطلع نشدند. تبلیغات بعد از تظاهرات نیز بحدی پراکنده و نامنظم انجام گرفت که بهره برداری سیاسی لازم از تظاهرات عملاً انجام نشد. اما با وجود این ضعفها میتوان حرکات اخیر جنبش دانشجویی و دانش آموزی را از بسیاری جهات گامی به پیش تلقی نمود. گامی که باید تعقیب شود و به اعتلا مبارزه سیاسی در جامعه منجر گردد.

را میپذیرند. اما آنچه دلیل وجودی "راه کارگر" و مخالفتش با "مشی چریکی" سالیهای قبل است - و در حقیقت مخالفت با رادیکالیسم آن - اینجا بیشتر از هر جای دیگر خود را نشان میدهد. این سازمان در آخرین لحظات موعد تظاهرات در ۲۳ دیماه، پای خویش را از این حوادث بیرون کشید، گرچه تعدادی از هواداران در صفوف تظاهرکنندگان باقی ماندند.

اما دانش آموزان و دانشجویان هوادار رزمندگان اقلیت، پیگارا سازمان ما، علیرغم اینکه ما در ائتلاف رسمی کمیته تدارکات شرکت نداشتیم در ۲۳ دیماه در خیابانهای تهران به راه پیمائی پرداخته و بعد از هجوم عوامل کمیته و سپاه پاسداران و فالانژها با دادن دهها مجروح و زندانی راه تداوم مبارزات دانشجویی را ادامه دادند.



دستاورد مهم حرکات اعتراضی اخیر - اتخاذ شعارهای نسبتاً مشابه از جانب جریانات مختلف در تظاهرات موضع قبل از ۲۳ دیماه بود. شعارها عموماً بر روی مسئله بازگشائی دانشگاهها بعنوان شعار اساسی تظاهرات موضع و شعارهای جانبی دیگر پیرامون آزادیهای دموکراتیک و خواستههای زحمتکشان و افشای حاکمیت استوار بود. عبارت دیگر بین شعارهای گروههای مختلف، که از قبل نیز حرکتشان هماهنگ نبود تفاوت مهمی بچشم نمیخورد. یکسانی شعارهای فوق، نشاندهنده هم سوئی است که نیروهای مختلف بطور جداگانه بدان دست پیدا می کنند. آیا این حرکات و همسوئی شعارها خود نمیتواند دلیل محکمی برای نشان دادن امکان اتحاد عمل نیروهای چپ باشد؟ جواب ما بیگمان مثبت است. تنظیم شعارهای سرتاسری برای جنبش چپ - و حتی اتحاد عمل - میتواند بعنوان یک رهنمود سیاسی از حرکات دو هفته گذشته جنبش دانشجویی و دانش آموزی، استنتاج شود و جنبه های ساز عملی بیابد. برآستی چه مانعی جز مانع ذهنی سکتاریسم، که یکی از وجوه خود برتری بینی ایدئولوژیک و سازمانی است - میتواند مانع از تنظیم شعارهای هماهنگ سیاسی گردد و توده های مردم را در سطحی وسیع از سردرگمی بیرون آورد؟ بنظر ما شکافتن این جنبه از اتحاد عمل، و دادن زدن مبارزه در راه آن، حتی در پایین ترین سطوح ممکن، میتواند بعنوان راه حلی در راه شکستن بن بست سیاسی اتحاد عمل جنبش چپ تلقی گردد. ما در ضمن آنکه حرکت مشترک نیروهای دیگر را در روز ۲۳ دیماه تایید مینمائیم، خواهان گسترده تر شدن این عمل هماهنگ در تمام صور ممکن آن هستیم. این راهی است که ضرورت مبارزاتی در مقابل، تماماً می نیروهای جنبش چپ قرار داده است.

اما نکته مهم دیگر، افشای واقعی حاکمیت در یک مبارزه رودر رو بود. "چپ" حاکمیت را به مصاف طلبید. ستاد امنیت تهران، سپاه پاسداران، کمیته مرکزی انقلاب اسلامی... و تمامی ریزه خواران حاکمیت به میدان آمده و چنان عکس العملی از خود نشان دادند که برآستی "چپ" را بمشابه

گشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان،

در حاشیه رویدادها

مروری بر حوادث

سالروز بازگشائی دانشگاه‌ها

اینست که فضا را اجتماعی و سیاسی جب - بمعنای قدرت یا بی بیشتر و نقد فعال نسبت به مجاهدین است - که میتوانست مجاهدین را از پیمودن مسیری که تا به امروز انتخاب نموده اند منصرف نماید و تبدیل به یک پشتیبان مادی مبارزات آتی نماید. بهر رو مجاهدین و بخش دانشجویی آن در مصاف جدید شرکت نجسته اند و با رد دیگر نشان دادند که نمیتوانند بعنوان یک مؤلف حقیقی در کنار چپ یا راست

جایگاه حزب توده و رنجبران نیز از پیش مشخص بود. حزب توده با شعارهای بی امضاء بر روی کاغذ - های کامپیوتری، و همچنین دعوت از "مردم" به سرکوب "ضد انقلاب" بمیدان آمد. "مردم" نیز به دعوتش لبیک گفتند. مشت از چاقویشان حرفه ای و او باش به خیابانها آمدند تا توطئه "ضد انقلاب" را

سرکوب نمایند و مجالی به مقاله نویسی "مردم" دهند که در وصف "مردم" و "آگاهیشان" داد سخن دهد. "رنجبران" نیز که روزی معتقد بودند حزب الله قلب بر توان جنبش است، در این تظاهرات "مردمی" "حزب الله" از فالانژیسم بعنوان بدیلی در مقابل "کمونیسم" دفاع نمودند و نشان دادند که در کشان از مفاهمی چون انقلاب و مردم بادرک پدران توده ای شان تفاوتی ندارد و هر دو از یک آبشخور: رویونیسم و ارتداد، سیراب میشوند.

فدائیان اکثریت نیز همسویی شان با پدران خونی اش نشان میدهند. "اکثریت" در راستای حزب توده، در مسیر همان مشی فکری به نتیجه ای مشابه ای میرسد: تحریم تظاهرات در روز ۲۳ دیماه. فدائیان اکثریت این تظاهرات را توطئه "لیبرالها" دانست. و جایزه خود را بادرع اعلامیه اش در روزنامه ای آزادگان گرفت و بدین ترتیب تداوم سیاست دنباله روانه اش از خرده بورژوازی را نشان داد. درجا معایب دانشگاههای آن بدست "لیبرالها" و "مرتجعین" بسته شده است، مبارزه برای بازگشائی دانشگاهها خدمت به "لیبرالیسم" و "امپریالیسم" است، و مجیز گوئی حاکمیت خدمت به انقلاب؟ این خدمت ارزانی کسانی باد که جز به "رسمیت" شناختن خود از جانب حکومت به هیچ چیز دیگر نمیاندیشند. چپ راه دیگری را انتخاب نموده است. نیروهای دیگر چه کردند؟ راه کارگر و دانشجویان هواداران یعنی کسانی که تا دیروز معتقد بودند که تکیه بر افشاگری حاکمیت در هنگام جنگ ایران و عراق، تاکتیک درست مبارزه نیست و خیانت به "مأمیهن" تلقی میکرد، بناچار و تحت فشار جو، مبارزه برای آزادسازی دانشگاه

هفته دوم و سوم دی ماه، تهران شاهد تظاهرات اعتراضی - موضعی و سپس جمعی دانشجویان و دانشمندان و دانشکاهها و تشدید سرکوب آزادیهایی و مکرراتیک در جامعه بود. این حرکات از چند لحاظ درخور توجه است.

۱- چپ بعد از مدت ها افشاء گری عمومی و استفاده از اسلوبهای معموله افشاگری به تاکتیک جدیدی دست می یازد و با برپائی تظاهرات اعتراضی قسادر میگردد که مسئله افشاء حاکمیت را از کانونالی جدید به میان توده های نسبتا وسیعتری ببرد.

۲- همانند هر حرکت سیاسی و عمومی دیگر، واقعیت و توان سازمانی چپ را برای خود و برای مردم به نمایش میگذارد و بدین ترتیب در یک مبارزه رودر روبه پالایش درونی خود میبرد.

۳- چپ با تلفیق یک شعار روز همانند شعار "دانشگاه آزاد باید گردد" با دیگر شعارهایی "دموکراتیک"، "آزادی زندانیان سیاسی انقلابی"، "خاتمه تفتیش عقاید در مدارس" و همچنین مسائل روزمره رنجبران مانند گران، کمبود و بیکاری و ... موفق میگردد که نمایش بهم پیوسته ای از شعارهای مبارزه دموکراتیک و طبقاتی را در صحنه جامعه پرتلاطم ایران به اجرا درآورد.

۴- چپ قادر میگردد که در عمل همسویی دو جناح حاکم را در سرکوب مبارزات، برای توده های نسبتا زیادی به معرض نمایش گذارد: کاذب بودن آزادیخواهی بنی صدر و لجاجت حزب جمهوری اسلامی در تداوم اختناق به بهترین وجهی خود را در ۲۳ دیماه نشان داد.

هیچ چیز بیشتر از حرکات عمومی سیاسی، نمیتواند واقعیت نیروهای سیاسی جامعه را به قضاوت بگذارد. حرکات اخیر جنبش دانشجویی و دانشمندان نیز از این قاعده مستثنی نیست. انجمن دانشجویان مسلمان، به تبع رابطه ی خود با مجاهدین، و مجاهدین نیز بدنبال اعلام "نامناسب" بودن موقعیت توسط دفتر هماهنگی همکاریهای مردم بارشیس جمهور جز پشتیبانی معنوی !! از حرکات اخیر و علی

الخصوص تظاهرات ۲۳ دیماه کام دیگری برنداشتند. مجاهدین که بدرستی حاضر بدادن حتی شهید برای دفاع از مقر انجمن کارمندان مسلمان بودند، در مورد بازگشائی دانشگاهها کاری جز تماشا نکردند. تجربه اول اردیبهشت و سپس ۲۳ دیماه نشان میدهد که چپ در مبارزه اش برای دفاع از دانشگاه و بازگشائی آن "تنها" است. اینکه این تنهایی تاکسی ادامه یابد وجه ابعدی بخود گیرد، از امروز قابل تردید نیست، ولی آنچه مسلم است